

# احساسات اجتماعی و اخلاقیات سوسیالیزم

## میلتون فیسک

### ترجمه: نادر نورزائی

جولای ۲۰۲۰

#### مقدمه

زمانیکه من محصل روانشناسی در ایالات متحده بودم، از استادان زیادی بهره گرفتم. ولی یکی از آنها، پروفیسور میلتون فیسک، که نزد اش مبانی فلسفهٔ مارکس را آموختم، تاثیر عمیقی در جهان بینی من نمود. شخصیت و دانش این استاد مرا مجذوب خود نمود. پروفیسور فیسک نوشته های زیادی دارد که بیشتر شان مربوط فلسفه ای سیاسی می شوند. یکی از اثر های مهم استاد در متافیزیک، کتابی است تحت عنوان "طبیعت و جبر: رساله ای اندر آنتولوژی فیزیکی" که در سال ۱۹۷۳ نشریات دانشگاه اندیانا (بلومینگتون، لندن) آن را چاپ نموده است.

استاد فرزانه ام باز نشسته شده است ولی هنوز مانند آن زمان در مبارزه با سرمایه داری و دفاع از زندگی انسانی فعال است. من از راه ایمیل از ایشان اجازه گرفتم که این مقاله را ترجمه نمایم. وی با تواضع ویژه ای خودش به من غیر فیلسوف اجازه داد آن را ترجمه نمایم و برای افغان هایی که برای شکوفایی ظرفیت های انسان ها خالی از استثمرت سرمایه، خشونت و بربریت مبارزه می کنند آرزوی موفقیت نمود. این ترجمه شامل متن رساله است و از ترجمه ای پاورقی ها که اشاره به آرای فیلسوفان دیگر دارد صرف نظر کرده ام.

در چشم انداز جنبش سوسیالیستی و آینده ای سوسیالیستی، اندیشیدن در بارهٔ اخلاقیات بخشی است که در آن غفلت صورت گرفته است. برای چاره جویی این غفلت، لازم می دانم بعضی از مفاهیم اخلاقی و تنازعات که قابل تامل اند را مطرح کنم. مشاهده می کنیم که این مفاهیم در بحث های اخلاقی اخیر مطرح اند با وجودیکه از سوسیالیزم به ندرت یاد می شود. آن چه در اینجا تازگی دارد توجه به آنها در یک زمینه ای ویژه است. زمینه ای اینکه بعد از افول مدل شوروی در سال ۱۹۹۱ سوسیالیزم چگونه خواهد بود. این زمینه، نگاه اخلاقی که در اینجا مطرح می شود، را فقط به یک شکل از جامعه پیوند می دهد - سوسیالیزم. این چندان هم محدود کننده نیست اگر توجه کنیم که بیشتر باور های اخلاقی، گرچه هم به طور ضمنی، به نوعی به جامعه پیوند می خورند.

#### شکل اخلاقیات

چیزی را در آغاز باید در بارهٔ شکل اخلاقیات مطرح کنیم. آنچه من می خواهم بگویم با ملاحظه از نقد کارل مارکس بر اخلاقیات است. در نگاه اول، نقد وی ظاهراً حاکی از آن است که اخلاقیات سوسیالیستی امری ناممکن است. اما، هدف وی همه ای اشکال اخلاقیات نبوده است. اخلاقیات باید شفاف باشد برای اینکه از نقد وی رهائی یابد. در چنین شکلی از اخلاقیات، جهت یابی از راه احساس جایگاه ویژه دارد تا طرح اصول عمومی.

نقد اخلاقیات برای وی چه بود؟ مارکس به این باور بود که از اخلاقیات به حیث پرده ای استفاده می شود که در پشت آن افراد و گروه ها اهداف خود را به پیش می برند. این اهداف محدود و طبقاتی است که در پشت ادعای جهان روابی اخلاقیات نهفته است و برای ما اجازه می دهد که اخلاقیات را به حیث اصول عمومی مطرح کنیم. البته این نیمی از نقد وی بود. مارکس به اشتقاق نیروی اخلاقی این اصول با ارتباط آنها به جهانی دیگر اعتراض داشت. در عصر ما لیست دیگری از این تداعی ها مطرح است. امروز نیروی اخلاقی این اصول می تواند از یک قرارداد فرضی با دیگران در شرایطی چنان ایده آل بدست آید که هیچگاه وجود نخواهد داشت. و یا می تواند مبنی بر یک جریان استدلال با دیگران باشد که منجر به اجماع جهان روا شود فقط در یک نقطه نهایی خارج از این جریان. و یا بالاخره، مانند زمان خود مارکس، می تواند مبنی بر مکاشفه از منبعی مانند خرد محض، غیب بینی و یا ارواح ملکوتی که همه ای شان متمایز از ظرفیت های معمول تفکر انتقادی است، باشد.

بدیهی نیست که اخلاقیات ضرورتاً همیشه نقش پرده را بازی کند که نیاز به موافقت آن جهان را داشته باشد. چرا نتواند که اهداف خویش را رُک بیان کند و مشروعیت اش را با مسائل آشنا بنا کند تا امور آن جهانی؟ خلاصه چرا اخلاقیات نمی تواند شفاف باشد؟ در بعضی موارد، اخلاقیات مشکلی ندارد که شفاف باشد و می تواند ذاتی باشد تا آن جهانی. این ها مواردی اند که اخلاقیات با احساسات شفقت آمیز و منافع همکاری تلفیق شده است. ما نیاز نداریم که این احساسات و منافع مثبت را پنهان کنیم برای اینکه تصامیم خویش را شرح دهیم. و نه نیازی به توسل به آن جهان داریم و نه نیازی برای فراسو رفتن از شرایط آشنا برای اینکه تصامیم خویش را توجیه نماییم. بر عکس وقتی احساسات و منافع مسلط ما در چشم انداز اخلاقی ما حرص و تحقیر باشد، باید بیشتر محتاط باشیم. ما باید آنها را پشت پرده ای قواعد و حقوق پنهان کنیم. برای ایفای این نقش ما نیاز به توجیه آن جهانی داریم.

با شفاف سازی اخلاقیات آیا این خطر وجود ندارد که اخلاقیات ناپدید شود و تنها منافع، نگرش های اساسی، تعهد ها و بعضی از ظرفیت های تفکر انتقادی باقی بماند؟ به شکل استوار، مارکس ما را با چنین باقیمانده ای می گذارد. آنچه را که می توانیم نقد اخلاقی از سرمایه داری بگوییم، وی به این تکیه می کند که سرمایه داری منافع طبقات پائین را که وی به آنها متعهد است مانع می شود، رفتار اش را توجیه می کند طوری که تفکر انتقادی آشنا را نادیده می گیرد و از قدرت مالکیت استفاده می کند تا مردم را به کار وا دارد. نه تنها که اخلاقیات به هیچ وجه ناپدید نمی شود بلکه در نفس نقد مارکس نهفته است. طوری که ما می توانیم از اخلاقیات مارکس یا اخلاقیات اثر مهم اش "سرمایه" صحبت کنیم. اخلاقیاتی که در شکل شفاف است در ذات نقادی مانند مارکس است به خاطر نگرش ها، منافع، مهارت های نقادی و تعهدات اش. چیزی جدا از آنها لازم نیست برای بنیاد گذاری این اخلاقیات.

به ویژه مارکس به اصولی که قواعد عدالت و حقوق را وضع کند به حیث اموری که جدا از نگرش ها و منافع باشد متوسل نمی شود. یعنی توسل شدن به اصول به حیث اموری که به طور مستقل تعهداتی را که مبنی بر منافع و نگرش هاست معتبر بداند و یا غیر معتبر تشخیص دهد. اگر به اصول متوسل شویم که جدا از احساسات، منافع و تعهدات باشد و در مقام قضاوت بر آنها باشد، به معنای کنار گذاری اخلاقیات شفاف خواهد بود. چرا چنین شفافیت وجود ندارد؟

چندین دلیل موجود است. اول اینکه همیشه در عقب اصول منافی نهفته است، با وجود اینکه معمولاً طوری وانمود می شود که اصول پیش از منافع است. در زندگی خود، ما می توانیم بعضی اصول را از مراجع اقتدار قبول کنیم. ولی می توانیم آنها را بعداً کنار بگذاریم مگر اینکه آنها منافع ما را تامین کنند و با احساسات ما هم آهنگ باشند که نشان می دهد که این اصول در اولویت به منافع قرار ندارند. فرض کنیم به طور مثال، که یک گروه مسلط اعلام می کند که اصل آزادی حق هر شهروند است. منافع اش در این می تواند باشد، طوری که اکثراً می باشد، که توجه شهروندان را از عدم آزادی شان منحرف کند. گروه مسلط می تواند بخواهد که حدودی که وی چه در کار، چه در دسترسی به رسانه ها و یا کنار آمدن با نیاز های اولیه شان بر شهروندان وضع میکند، را حفظ کند. در اینجا اصلی که به آن متوسل می شوند، چنین پنداشته می شود که مستقل است، جدا از منافع شان و یا منافع کسانی دیگر. در واقع، جوهر اش این است که منافع معینی را پنهان کند. آنهایی که متوجه تنازع بین منافع خود و منافی که اصول پنهان می کند می شوند، باید دنبال یک همتایی برای این اصل بگردند. آنها باید دنبال اصل آزادی بگردند که یک حق باشد که در ذات اش محدود به آن اهداف خود - منفعت محور نباشد.

دلیل دوم مربوط به توجیه اصول می شود که متکی به ذات اند و پیش از احساسات و منافع می آیند. عامل حیاتی در اینجا گستره ای جهان روا است که برای این اصول ادعا می شود. جهان روایی آنها را مقدم بر عواطف و منافع می کند که کاملاً خاص و ویژه اند. این خاص بودن چالشی برای جهان روایی اصول است. چالش در این است که ما منافع و احساسات متنوع و متضاد داریم که اساس اصول مختلف و متضاد می باشند که همه در شکل جهان روا اند. برای مقابله با این چالش، آنهایی که از اصولی دفاع می کنند که با اصول دیگران در تضاد اند، به ابزار آن جهانی متوسل می شوند. به طور مثال، به دلیل اصل انصاف، طرف کارمندان به حق کارفرمایان اعتراض می کنند که تنها با توجه به بازار مزد ها را وضع نمایند. برای اینکه از اصل انصاف شان حمایت شود، طرف کارمندان می تواند به مطالبه ای آن جهانی متوسل شود که موافقت روی آن اصول در نقطه ای فراسوی دیا لوگ جهان واقعی ممکن است. طرف کارفرمایان از حق خود در وضع مزد، با توسل به یک مکاشفه ای آن جهانی خرد، حمایت می کند مبنی بر اینکه ثروت در اختیار مالک

آن می باشد. بر عکس اخلاقیات شفاف، برای حل تنازع اخلاقی به جهان دیگر چشم نمی دوزد، بلکه به تطور تاریخی توجه دارد، که در آن تنازع های گذشته فرسوده می شوند و منازعات جدیدی به میان می آیند.

با وجود این، اخلاقیات شفاف لازم نیست از حقوق و یا اصول بپرهیزد. چیزی که از آن باید بپرهیز کنیم این است که نباید طوری به آنها به پردازیم که رابطه شان با منافع قطع شود. مورد حقوق در یک اخلاقیات سوسیالیستی را در نظر بگیرید، به حیث مورد ویژه ای یک اخلاقیات شفاف. به این تعبیر، منافع مرکزی آن غالباً توجه به دیگران دارد که نیازی به پنهان کاری ندارد. برای اجتناب از تیرگی، حقوقی را که یک اخلاقیات سوسیالیستی می شناسد در ذات پراتیک های معین سیاسی و زندگی مدنی است. حقوق آن چیزی نیست که بخش بزرگی از تئوری لیبرال با توسل به پارادایم حقوقی از اصول مطرح می کند. یعنی چوکاتی که روی پراتیک های سیاسی و مدنی داوری کند که جدا و مجزا از آن زندگی باشد. حقوق در چنین نظریه ای لیبرال اعتبار اش را از آن پراتیک نمی گیرد. در عوض، فوق این پراتیک قرار دارد. این بسیاری را به آنجا می کشاند که برای دفاع از چنین حقوقی به روش ها، معیارها و خاستگاه های دگر جهانی رجوع کنند. به طور مثال، معیار رسیدن به یک توافق در باره ای حقوق در یک نقطه ای نهایی فراسوی یک بحث در جهان واقعی چنین عنصر دگر جهانی را مطرح می کند.

نیاز نداریم چنین اسباب دگر جهانی را برای این که حقوق نقشی در انتقاد از پراتیک های مسلط جامعه ایفا کند را معرفی کنیم. کافی است که متوسل به پراتیک های شویم که از قبل در جامعه وجود دارد و مخالف پراتیک غالب جامعه است. از این پراتیک های جبران کننده، حقوق جبران کننده ظهور می کند که با آنها می توان حقوق قبول شده در چوکات پراتیک های غالب را نقد نمود. به طور مثال، با وجود اینکه نژاد پرستی در ایالات متحده غالب بود، مبارزات آنهایی که تحت ستم اش بودند منجر به درخواست های مساوات نژادی به حیث حق شد. تنازع اخلاقی بین نژاد پرستان و مدافعان حقوق مساوی هنوز ادامه دارد. این مبارزه در جهانی دیگر نه، بلکه در حوزه های معارف، ادارات استخدام و سیاست رفاه عمل می کند. حل این تنازع فقط در به اتمام رسیدن شان در بین راه است.

صعود به جهان دیگر از این حرکت می کند که اعتبار حقوق را نمی توان در این جهان یافت. ولی چنین فرضی وابسته به این است که چطور عوامل جهان واقعی شامل می شوند. حقوق نمی تواند زندگی سیاسی و مدنی ما را از بیرون داوری کند. ما وسوسه می شویم که طور دیگری فکر کنیم به خاطر اینکه حقوق اخلاقی شکل جهان روا دارند - هیچ فرد فاقد شان نیست. این جهان روایی، چشم ما را می بندد به این که حقوق ریشه در یک زندگی ویژه ای سیاسی و مدنی دارد. طوری که مارکسیست ها در نقد شان از افراد و حقوق تاکید می کنند، نگاه به حقوق به حیث چوکات بیرونی و داوری اش روی زندگی سیاسی و مدنی، ما را تشویق می کند که پیوند نزدیک این حقوق را با پراتیک اجتماعی نادیده بگیریم. به ویژه سرمایه داری لیبرال خود را پشت حقوق اعلام شده اش پنهان می کند و این برداشت را باعث می شود که حقوق اش پیوند منحصر به فرد به یکی و یا چند چشم انداز ندارد. آزادی مطبوعات را اعلام می کند ولی منظور این است که حکومت می تواند مداخله ای حد اقل به رسانه های کنترل شده ای شرکت ها بکند. از فرصت های مساوی دفاع می کند ولی منظور اش این است که بازار به کسی این امتیاز را نمی دهد که شکست نخورد. از حق دموکراتیک همه برای نظر دادن دفاع می کند ولی منظور این است که نظر را نمی شود عملی کرد اگر بر ضد دستور کار شرکت ها باشد. سوسیالیست ها باید منشور حقوق داشته باشند. ولی آنها می توانند آزادانه به این منشور اشاره کنند به حیث منشور خود شان. حقوقی که در چنین منشور درج می شوند آزادانه برای دفاع از ارزش های همبستگی و همکاری است که در درون یک سنتی از مبارزه ظهور می کند.

این فهم از حقوق و اصول به ما اجازه می دهد تا بین حدود حرکت کنیم. بسیاری از نظریه پردازان حقوق استدلال کرده اند که بدون اصولی که خارج از منافع قرار دارند و بر آنها داوری می کنند، مفهوم اخلاقیات به کلی رها می شود. آنچه باقی می ماند این است که کنش گران سر سخنانه دنبال منفعت خویش اند. این همان جنگ همه به مقابل همه ای تامس هاب است. آیا ما مجبوریم بین یک اخلاقیات اصول محور غیر شفاف که به دگر جهان تکیه دارد و کابوس بی امنی که تاکید به منافع خودی دارد انتخاب نماییم؟ اخلاقیات غیر شفاف قادر نیست به ما بگوید که چگونه تصمیم بگیریم چونکه ما را به کناره های جهان واقعی رهنمایی می کند که از آن چیزی می فهمیم، و از ما می خواهد که به جهان دیگری جست زنیم که از آن هیچ چیزی نمی دانیم. اما، بدون هیچ نوع اخلاقیات، کوشش ها برای رشد جامعه ای صلح آمیز و قابل زندگی، از پیش محکوم به شکست است.

اخلاقیات سوسیالیستی ما را مجهز می کند که، بین دو بدیل غیر قابل قبول، دو خصیصه ای لازم را از راه سوی بدست آوریم. اول از این حرکت می کند که منازعات اخلاقی بدون توسل به دگر جهان قابل حل اند. با استفاده از مهارت های اساسی انسانی خویش ما می توانیم بر این منازعات در جریان تاریخ فائق شویم و نیاز نداریم که به اجماع اخلاقی فراسوی تاریخ متوسل شویم. دوم بر منافع اجتماعی تاکید دارد و نه به منافع خود خواهانه. این منافع خود خواهانه است که تفکر لیبرالی از آن حرکت می کند و نه منافع اجتماعی که منجر به کوشش های پنهان کاری بوسیله ای اصول اخلاقی می شود. شفافیت اخلاقی راه سوی ما را بین تیرگی و بی نظمی باز می کند.

## جهت یابی اخلاقی

این تامل در مورد حقوق راهی را نشان می دهد که چگونه یک اخلاقیات شفاف در افراد و گروه ها و در تحلیل های نقادانه ای شان ذاتی است مانند تحلیل مارکس از سرمایه. چگونه می تواند ذاتی باشد تا امری استعلایی که کنش ها و آرزوهای ما را به قضاوت بگیرد؟

در نظر بگیرید که ما چه چیزی را می خواهیم دور زنیم. وقتی حقوق، اصول عدالت یا قواعد رفتار چوکاتی می شود که احساسات ممکن ما و اهدافی که ما ممکن دنبال کنیم را محدود می کند، ما باید اعتماد داشته باشیم که این چوکات خوب در خدمت ما است. علاوه بر چیزهای دیگر، ما باید باور کنیم که این وسیله ای برای منافع بیگانه نیست و یا رهنمایی که از حمایت ملاحظه ای دگر جهانی برخوردار است. با رفتن فراسوی اعتماد، ما این چوکات را بررسی می کنیم تا ببینیم که آیا واقعاً در خدمت منافع ما قرار دارد و یا ما را به زنجیر منافع بیگانه پیوند می دهد و یا ما را با انتزاع های دگر جهانی افسون می کند. این ما را به یک وضعیت ناممکن قرار می دهد. یگانه راه بررسی چوکات این اصول برای رد اعتراضات به آن، توجه به منافع، احساسات و روابط قدرت ما با دیگران است. ولی در موضوع تحت بحث، این عوامل خود بوسیله ای چوکات (اصول) قضاوت می شوند تا اینکه بر آن قضاوت کنند. بنائاً یک چوکات از اصول نمی تواند موضوع قابلیت اعتماد را بدون تضاد حل کند و این بخشی از ناکامی آن در شفاف بودن است. برای یک اخلاقیات شفاف در قضاوت اصول با توسل به احساسات، منافع، تعهد ها و قدرت هیچ تضادی ظهور نمی کند.

این هنوز امر ذاتی بودن اخلاق در افراد، گروه ها و تحلیل های نقاد شان را نشان نمی دهد. چیزی که فاقد آن است اشاره به نقش های که عوامل ذاتی احساس، منفعت، تعهد و قدرت بازی می کنند می باشد. می خواهیم در بین این عوامل به عامل احساس تمرکز کنیم که برای ما یک جهت یابی اخلاقی را میسر می کند. احساس برای ما یک جهت یابی اخلاقی با رابطه به منافع و روابط قدرت می دهد. وقتی احساس مهربانی ما را جهت دهد، به پروژه هایی مایل می شویم که به نفع دیگران باشد بدون اینکه بعضی را بر بعضی قدرت قابل ملاحظه ای بدهیم. از راه احساس است که اخلاقیات در افراد، گروه ها و تحلیل های نقاد ذاتی است. فرق بین یک اخلاقیات شفاف و اخلاقیات مبهمی بر یک چوکات از اصول، نیاز نیست از فرق تقاضاهای اخلاقی ناشی شود. بلکه، فرق بین شان در این است که یکی از یک جهت یابی اخلاقی حرکت می کند و دیگری از چوکاتی از اصول اخلاقی. این یک فرق اساسی در شکل بین اخلاقیات است.

لازم است که این فرق تشریح شود. از طرفی کسانی اند که می گویند عوامل اولیه در اخلاقیات فرمان ها، قواعد، دستور ها و قوانین است. این به ما یک چوکاتی از اصول می دهد که ما را در سنجش رهنمایی کنند. بدین صورت، تاریخ قبول شان و یا امور روزمره ای که آنها آن را کنترل می کنند بی اهمیت می شود. در عوض، ما به این اصول که جدا از تجارب ماست، اجازه می دهیم تا خود را بر منافع و احساسات تحمیل کنند برای اینکه آن منافع و احساساتی که بر ضد شان قرار می گیرند را رد نماییم. در سوی دیگر کسانی اند که می گویند حوزه اخلاق فقط زمانی میسر است که احساساتی وجود داشته باشد تا رفتار ما را جهت دهد. گزینه هایی را که یک فرد با مواجه با مشکلات قبول می کند آنهایی اند که این احساسات را تشویق می کنند. احساسات شفقت و همبستگی ما را به راه حل های سیاسی از نوع همکارانه هدایت می کنند و بر ضد راه حل هایی که به خاطر نفع شخصی دیگران را تنها می گذارند. اخلاقیات شفاف مارکس در نقد اش از سرمایه داری از نوعی بود که بر شفقت به افشار آسیب پذیر و خشم به مقابل رفتار قدرتمندان به آنها بود. وقتی یک جهت یابی را یافتیم، پالایش ها در آن با تجارب، مهارت های نقاد و رهنمایی صورت می گیرد. تاثیر این پالایش ها محدودیت های بیشتر بر گزینه های ما خواهد بود ولی این محدودیت در چوکات جهت یابی اخلاقی بوسیله ای احساس است. بنا بر این، از راه جهت یابی اخلاقی مبهمی بر احساس است که یک اخلاقیات شفاف برای انسان ها ذاتی می شود چون چنین جهت یابی را نمی توان از آنها جدا کرد. این جهت یابی مسایل را هم در درون فرد و هم در بین افراد سامان می دهد.

این نوع ویژه ای از اخلاقیات که جهت یابی مبنی بر احساس برایش مرکزی است، هنوز به انسان ها اجازه می دهد که احساسات خویش را نقد کنند. عاملین اخلاقی خصوصیت مهم خود-نقدی را حفظ می کنند. فرض کنیم که جهت یابی اخلاقی یک فرد مبنی بر احسان و خیر خواهی است. واضح است که این فرد می تواند در خود احساس خود خواهانه را نقد کند که وی با وجود این جهت یابی می تواند داشته باشد. در هر حال، در مورد نفس احساس احسان و خیر خواهی چگونه است؟ امر مهم این است که ضرورت نیست که این احساس جهت یابی ما بماند. چون فرد می تواند به جهت یابی دیگر تغییر کند که در آن احساس احسان و خیر خواهی را نقد نماید. (این جا به جایی جهت یابی خود اکثر یک پروسه ای نقاد است که در آن نه تنها تجربه و آموزش نقش بازی می کند بلکه یک جهت یابی جدید شامل بازی می شود.) این کافی نیست که ما می توانیم احسان و خیر خواهی را بوسیله ای یک اصل اخلاقی نقد کنیم. باید علاوه کنیم که چنین اصل یک احساس جهت دهی بدیل را فرض قرار می دهد.

افراد و گروه ها هر دو جهت یابی های اخلاقی دارند. لزومی برای تطابق جهت یابی های اخلاقی بین شان نیست. اگر در یک جامعه یک جهت یابی مسلط باشد، ما ممکن است آن را قبول کنیم فقط به دلیل اینکه معمول است. ولی جهت یابی اخلاقی خود من می تواند بازتاب آن بخش جامعه باشد که جهت یابی مسلط را به چالش می کشد. در این صورت من جهت یابی مسلط را رها کرده ام و به جهت یابی ضد مسلط پیوسته ام. با در نظر داشت این که احساسات متضاد در همه ای ما موجود اند، چنین تغییری در جهت یابی اخلاقی نقش های که احساسات متضاد در جهت یابی اخلاقی ما بازی می کنند را معکوس می کند. جهت یابی مسلط تابع می شود و بر عکس. البته این تغییر نمی تواند تنش بین احساسات متضاد را رفع کند. در عوض احساساتی که روزی جهت یابی من را تعیین می کردند امروز نمی کنند و بر عکس احساساتی که جهت یابی من را تعیین نمی کردند امروز تعیین می کنند. فرض کنیم که جهت یابی اخلاقی من از بی احساسی به شفقت تغییر کرده است. در بعضی مواقع ممکن است که من به مقابل مخصه ای دیگران از خود بی احساسی نشان دهم با وجود اینکه در کل شفقت رهنمای عمل من است.

با وجود اینکه جهت یابی های اخلاقی فردی مهم است، داشتن شان بدون جهت یابی گروهی ممکن نیست. این به معنای تعیین جهت یابی فردی بوسیله جهت یابی گروهی نیست. طبیعت اجتماعی اخلاقیات معنای دیگری دارد. برای این که ببینیم که این چه معنای می دهد باید توجه کنیم که جهت یابی توسط یک احساس برای داشتن جهت یابی اخلاقی کافی نیست. برای این، جهت یابی باید توسط افرادی از یک گروه پرورده شود و یا لا اقل کاندیدای برای پرورش باشد. کاندیدا یعنی طرفدارانی وجود دارند که می خواهند این جهت یابی را در داخل گروه عمومی سازند. هیچ کدام از اینها حاکم از آن نیست که جهت یابی گروه جهت یابی فرد را تعیین می کند. در عوض جهت یابی های شخصی اکثراً پاسخی به جهت یابی های گروه اند، چه در همناوی با آن و چه بر ضد آن. در کل، جهت یابی اخلاقی افراد وابسته به کوشش هایی است که می خواهد جهت یابی بوسیله ای احساس را در گروه تعمیم بخشد. بناءً جهت یابی های اخلاقی شخصی وابسته از جهت یابی گروه است بدون اینکه بعدی اولی را تعیین کند. در حالیکه بر عکس، جهت یابی های گروه ها واقعیت های ساختاری نیستند بلکه ریشه در جهت یابی های شخصی دارند.

### شیوه های سازمان دهی جامعه

جهت یابی ویژه ای یک اخلاقیات در امر انتخاب مسایل و سازمان دهی برای مقابله با آنها از اهمیت برخوردار است. در مورد اخلاقیات سوسیالیستی، این جهت یابی ناشی از تاثیر دو نوع احساس اساسی است. احساسات هر دو اجتماعی است، یعنی احساساتی که از راه آنها ما با دیگران رابطه داریم. از یک طرف ما احساسات همدردی، شفقت و خیر خواهی داریم. اگر ما با شفقت و همدرد باشیم، پریشانی دیگران احساسات ما را تحریک می کند. با خیر خواهی ما فراسوی حساسیت به پریشانی دیگران می رویم و می کوشیم به دیگران کمک کنیم تا پریشانی شان خاتمه یابد و یا لا اقل بهبود یابد. در هر حالت ما با دیگران همسان سازی می کنیم یا با احساسات شان و یا با نیاز های شان برای بهبود حال شان. از سوی دیگر، احساسات خشم، بی اعتمادی و یأس به مقابل تصامیم، برنامه ها و مقامات داریم. احساس بر آشفتنگی و خشم فراتر از رنجش شخصی می رود. چون این احساسی است که ما داریم وقتی خود را بخشی از گروهی می دانیم که تصور می کنیم در عین وضعیت همان احساس را خواهد داشت. با خشم و بر آشفتنگی همسان سازی با دیگران از آنجا می آید که ما آنها را بخشی از یک جماعت می دانیم که به آن تعلق داریم. این جماعت در عین شرایط واکنش منفی مشابه خواهد داشت.

آیا این احساسات اجتماعی رابطه با شیوه ای ویژه در سامان دهی کار دارند؟ بلی البته، و این علت اصلی اهمیت شان است. مخلوطی از احساسات اجتماعی از هر دو نوع در خدمت انگیزه دهی به وظایف اجتماعی قرار دارد - تعیین مسایل، وحدت دهی به مردم، تعیین اهداف و تطبیق آنها. همسان سازی با دیگران که ناشی از این احساسات است اساس همکاری با دیگران در وظایف اجتماعی است. احساسات اجتماعی به همکاری می انجامد. تعجب آور نیست که همکاری شیوه ای کلیدی سازمان دهی به وظایف اجتماعی است که بوسیله ای احساسات اجتماعی بر انگیزته شده است. در جهانی که احساسات اجتماعی مسلط است، همکاری سازمان دهنده ای اساسی در سکتور های مهم اجتماعی است - کار، سیاست، فامیل، شهر، معارف و فرهنگ.

جهت یابی اخلاقی مبنی بر احساسات اجتماعی مغایر با آنهایی است که مبنی بر مخلوطی از احساسات غیر اجتماعی اند. بی احساسی به احساسات دیگران مغایر با شفقت است که مبنای سازمان دهی همکارانه است. بی تفاوتی برای کمک به دیگران تا منافع شان را برآورده سازند مغایر با میلی است که ویژه ای شفقت و یا همبستگی در یک سازمان یافتگی همکارانه است. این بی تفاوتی به دیگران همراه با خود خواهی است، که هدف اش برآورده سازی منافع اجتماعی گسترده تر نیست بلکه به منافع محدود و فردی است.

همانطور که همکاری شیوه سازمان دهی به فعالیت است در حالیکه احساسات اجتماعی اساس جهت یابی اخلاقی است، کنترل شیوه سازمان دهی فعالیت می شود وقتی جهت یابی اخلاقی بر مبنای احساسات غیر اجتماعی است. بدون اصرار بر کنترل شان، آنهایی که مورد بی احساسی و بی تفاوتی ما قرار می گیرند، به مقابل خود خواهی ما سد می شوند. برده، رعیت و کارگر که به حیث وسیله ای برای ارضاء خود خواهی دیگران از آن ها کار گرفته می شود و گویا توجه دیگری لازم ندارند، فرمان ها را بدون کنترل بوسیله شدید ترین انضباط، اجرا نخواهند کرد. علاوه بر آن، آنهایی که خود خواهی و بی تفاوتی شان به آنها امتیازاتی را میسر کرده است از آن امتیازات استفاده خواهند کرد تا امتیازات بیشتری بدست آورند. بناء کنترل به حیث شیوه سازمان دهی به فعالیت وسیله ایجاد نا برابری می شود که نیازی نیست که در سازمان دهی همکارانه ایجاد شود. کنترل در طیفی از سکتور های متنوع و مهم صورت می گیرد. - اقتصاد، سیاست و اندیشه - برای اینکه تضمین شود که چالش جدی به مقابل امتیازات آنهایی که از خود خواهی و بی تفاوتی منفعت برده اند امکان رشد نداشته باشد.

چگونه آنچه گفته آمد، به سرمایه داری ارتباط می گیرد که مغایر با سوسیالیزم است که من برایش می خواهم اخلاقیات را طرح کنم؟ جهت یابی اخلاقیات در سرمایه داری ناشی از احساسات غیر اجتماعی بی تفاوتی، خود خواهی و بی احساسی است. سرمایه داری پیشینه ای ثبت شده در کنترل اقلیت بر اکثریت دارد - در کارگاه ها، در بحث های سیاسی و در جا سازی اندیشه های کلیدی اش. جهت یابی اخلاقی سرمایه داری کنترل را شیوه ای مسلط سازمان دهی به فعالیت می کند تا همکاری. با گزینش کنترل به حیث شیوه ای سازمان دهی، سرمایه داری روش کنترل را با دقت برگزیده است. نظر به عوامل تاریخی، اشکال گوناگون سازمان دهی مبنی بر کنترل را کنار گذاشته است و تاکید بر یکی دارد: رقابت. رقابت در مزد ها درجه ای مزد کارگران را کنترل می کند و بازار جهانی درجه بقای اقتصاد ملی با نظام رفاهی قوی را کنترل می کند. سرمایه داری با سلسله مراتب فئودالی، مالکیت برده ها و با پلان گذاری مرکزی اقتدار گرا کنترل نمی کند. ولی در استفاده از جنبه هایی از روش های اقتدار گرای مردود تردید نمی کند. باز هم، رقابت شکل عمده در سرمایه داری است. برای سرمایه داری رقابت امری جهان روا است. یعنی نه تنها رقابت بین آنهایی که می خواهند اموال و خدمات را بفروشند، بلکه بین کارگران برای کار و دستمزد. وجود چنین بازار های متنوع، فرصت های زیادی را برای خود خواهان میسر می کند تا غنی شوند و همزمان برای شان ریسک های ترسناک ایجاد می کند.

می توانیم انتظار داشته باشیم تا سرمایه داری کنترل اقلیت بر اکثریت را در سکتور های متعدد اجتماعی دیگر گسترش دهد. در اینصورت کنترل فراسوی مالکیت مولد می رود که بوسیله جهت یابی اخلاقی سرمایه داری که مبنی بر بی تفاوتی، بی احساسی و خود خواهی است، تشویق می شود. در اینجا نیاز به کنترل سیاسی و ایدئولوژیک برای حفظ نا برابری در مالکیت مولد و حفظ دستمزد های پایین جهت یابی سرمایه داری را مشروعیت می بخشد. بدون کنترل سیاسی و ایدئولوژیک، پروژه های مشترک کم اجتماعی است تا بتواند نا برابری را قابل تحمل نماید. لذا بقای سرمایه داری کنترل صحنه ای سیاسی و اندیشه های اکثریت را به یک امر ضروری مبدل می کند.

رقابت تنها جایی در داخل سازمان مبنی بر کنترل ندارد بلکه حتی در داخل سازمان مبنی بر همکاری هم دارد. ولی رقابت در جایی که همکاری شیوه ای اساسی سازمان دهی است نقش محدودی دارد. بر عکس، سازمان دهی مبنی بر کنترل که

در سرمایه داری مشاهده می کنیم، نقش مرکزی به رقابت داده می شود به خاطر قابلیت اش برای تقویت و گسترش کنترل. دلیل این فرق در این است که در مورد سازمان دهی همکارانه چیز مهم هدفی است که برایش مردم همکاری می کنند. بنام در نظامی که اساساً مبنی بر همکاری است، رقابت ورزشی می تواند به هدف این باشد که زندگی را لذت بخش کند و رقابت علمی می تواند به هدف زندگی سالم تر باشد. در این چوکات رقابت فعالیت مجموع-صفر (بازی که در آن باخت یکی به معنای بُرد دیگری است. ن.ن.) نیست. چون حتی بازنده هم می برد به خاطر این که هدف اجتماعی اش بهسازی زندگی است و نه شخصی برای کنترل دیگران و ممانعت شان از گرفتن افتخارات و ثروت ها. در صورت سازمان دهی برای کنترل، آنهایی که رقابت می کنند دقیقاً می خواهند دیگران را از کنترل مانع شوند. این تنها مربوط به رقابت اقتصادی نیست که رقیبان را مانع شویم تا به بازارهای بیشتر دست یابند و یا قرارداد های پر در آمد بدست آورند. این رقابت در مواردی که ذکر شان رفت یعنی رقابت ورزشی و علمی هم گسترش می یابد. جایی که سازمان دهی مبنی بر کنترل باشد هدف فعالیت این است که کنترل بدست افراد و یا واحد های شرکت ها تمرکز یابد. آنهایی که بازنده اند معمولاً تسلی ای ندارند که بگویند باخت شان در خدمت هدفی بزرگتر بوده است. آنها برای مانع شدن دیگران به کنترل رقابت کرده اند تا اینکه به چیزی که بی تفاوت است که برنده کیست.

## حقوق و کالاهای مشترک

در بالا من این نظر را رد کردم که حقوق مبنی بر چوکات اصولی باشد که مجزا از زندگی سیاسی و مدنی است که بر آنها حاکم است. بنا بر این، حقوق مشروعیت شان را از آنجا بدست نمی آورند که نتیجه ای رویه ای عقلانی ایده آل و یا نوعی مکاشفه باشد. حقوق در خدمت نقد رفتار در جامعه است بدون اینکه از جریان هایی زندگی واقعی اجتماعی و سیاسی مجزا باشند. من ادعا نمودم که برای یک اخلاقیات سو سیالیستی حقوق از شفافیت برخوردار خواهد بود و در ذات سازمان دهی همکارانه جای دارد بدون اینکه نقش نقاد خویش را از دست بدهد. معنای اینکه حقوق در سازماندهی همکارانه ذاتی می باشد چیست؟ پاسخ طوری که خواهیم دید در پیوند بین همکاری و ارزش های مشترک به مفهوم اهداف مشترک است.

وقتی کنترل مسلط است، شکافی که بوجود می آورد مانع ارزش های مشترک به مفهوم اهداف مشترک می شود. با این حال، اهداف مشترک آنهایی که همکاری می کنند را پیوند می دهد. مقام حقوق در جایی که کنترل حاکم است کاملاً فرق خواهد داشت از جایی که همکاری حاکم است. کنترل در شکل استثمار، فرمان های بوروکراتیک، تبعیض جنسی و یا نژادی و عدم به رسمیت شناسی اقلیت های ملی، درجه اشتراک ارزش ها را برای مردم محدود می کند. به هر حال، این و دیگر کنترل ها، کنترل کننده گان و کنترل شوندگان را تقسیم می کند. یک طرف اهدافی برای کنترل دارد که از منافع حفظ کنترل بر می خیزد و طرف دیگر می خواهد از زیر کنترل فرار کند. با عدم اهداف مشترک و یا ضعیف شده وقتی کنترل حاکم است، وحدت اجتماعی بدون زور محض چگونه ممکن است؟ تسلط کنترل هر نوع توسل به ارزش های جوهری را که اساس وحدت باشد یک فرض بی اساس می کند. حتی توسل به ملت به حیث یک ارزش مشترک خنثی می شود چونکه طرفداران سر و پا قرص یک ملت اکثراً ادعا می کنند که ملت شان یک گروه هسته ای دارد که به اساس کیفیت های ویژه اش سرنوشت اش کنترل بخش دیگر ملت است.

به امید اینکه برای وحدت اجتماعی، مبنایی، با وجود تسلط کنترل، یافته شود اندیشه ای ظهور می کند که بتواند وحدت بخش باشد و به ارزش های مشترک به مفهوم اهداف مشترک ارتباط ندارد. در یکی از سنت های مهم لیبرال در نظریه ای اخلاق که جان لاک یکی از بنیان گذاران اش بود و جان رالس یک مبتکر بعدی است، وحدت دهنده شکل چوکاتی از حقوق، عدالت، و قواعدی بود که حدود اعمال مردم را در جستجوی ارزش های متنوع محدود می ساخت. این به حقوق به مقابل ارزش ها و اهداف مشترک گروه ها ارجحیت می دهد. محدودیت های تحمیل شده نیازی ندارند که ذاتی پراتیک های گروه های در حال تنازع باشند. تحمیل آن حدود تنش را کاهش می دهد در حالیکه انشقاق بین گروه ها باقی می ماند. اعضای هر گروه حقوق خویش را از راه تحمیل حدود بدست می آورند که چگونه دیگران در گروه های دیگر ممکن است با آنها رفتار کنند.

حتی با اولویت دهی به حقوق بر اهداف مشترک، انشقاق بوسیله اهداف مشترک رفع نمی شود. در هر حال، از بین بردن انشقاق ها علت اولویت دهی به حقوق را زیر پا می کند که برای وحدت در شرایط کنترل نا متقارن ضروری بود. از این نگاه، بیان ارجحیت حقوق تحمل کمتر روشن اندیشانه ای تنوع است تا تحمل پسگرای کنترل. آنچه این اولویت دهی بدست می دهد، اندکی از شأن برای کنترل شده گان است تا اینکه تسلط همکاری بر کنترل باشد.

ولی اگر جایی همکاری مسلط شود، حقوق می تواند از بین ارزش های مشترک ظهور کند - به مفهوم اهداف آنهایی که همکاری می کنند. دیگر نیازی نخواهد بود که حقوق را چوکاتی خارج از ارزش های مشترک بسازیم. برای اینکه بدانیم چگونه حقوق از همکاری ظهور می کند، اول باید پیوند بین همکاری و ارزش های مشترک را تحلیل نماییم.

مردم با هدفی که در نظر دارند همکاری می کنند. نوع همکاری که ما اینجا در نظر داریم و تمرکز اش روی حقوق است، دست یابی به هدف، مسایل را برای گروه تغییر می دهد. همکاری برای ساختن یک مکتب یک جماعت را تغییر می دهد، یعنی یک ویژگی نو به آن افزوده می شود. بنا بر این، همکاری اینجا بین کسانی صورت می گیرد که خود را جزء گروهی می دانند که می خواهند ویژگی را به واحدی که به آن تعلق دارند علاوه کنند. چنین غایت گرایی است که همکاری را اصل ویژه ای گروه های اجتماعی می سازد. همکاری در فامیل بسط فضای زندگی عین غایت گرایی را نشان می دهد که فضای افزوده برای زندگی جنبه ای از فامیل می شود.

چرا روی نوع همکار برای بدست آوردن اهداف تمرکز نکنیم که گروه را تغییر نمی دهد؟ دلیل اش این است که ما روی حقوق بحث می کنیم، لذا می خواهیم به نوع همکاری تمرکز کنیم که از حقوق حمایت کند. فرض کنیم ما حقی داریم برای همکاری برای اینکه هدفی را بدست آوریم که تغییری در جامعه نمی آورد بلکه فقط کمکی به یک فرد است. مثال بگیریم پیاده روی را که به یک بیگانه کمک می کند که موتر اش را که در جوی افتاده بیرون کنند. حال فرض کنیم - که می تواند اینطور نباشد - که بیگانه حق اش است که پیاده روی را کمک کند. این حق پشتیبانی اش را چگونه بدست می آورد؟ این پشتیبانی را از یک نوع همکاری گسترده تر برای هدفی بدست می آورد که فقط فردی نیست. پیاده روی با بیگانه کمک نمود به این هدف که وی بتواند به راهش ادامه دهد. موضوع این هدف فرد بیگانه بود و نه جامعه. برای اینکه برای حق بیگانه پشتیبانی بدست آوریم، نیاز به پروژه ای همکاری است که شامل عموم مردم می شود که برای رسیدن به جامعه ای است که مردم پریشان و درمانده را تنها نمی گذارد. فقط با تمرکز روی این نوع همکاری گسترده است که ما اساس حقوق برای همکاری برا بدست آوردن اهداف فردی را بدست می آوریم.

هدفی که با همکاری دنبال می شود دو ویژگی دارد برای اینکه از حقوق پشتیبانی کند. اول، واضح است که این یک هدف مشترک است چون آنهایی که دنبال اش اند می خواهند به واحد جمعی جنبه ای علاوه کنند. دوم، این هدفی است که در جستجوی اش همبستگی وجود دارد چونکه آنها که می خواهند این جنبه را به واحد جمعی علاوه کنند برای خود نه بلکه برای همدیگر می خواهند.

فراسوی همکاری در فامیل، شرکت ها و اقلیت های اثنیکی، همکاری می تواند بین گروه های جامع تر یعنی جوامع صورت گیرد. هدفی که از راه همکاری پی گیری می شود تا جنبه ای از یک گروه بزرگتر شود - یک جامعه چه ملی و چه فراملی یا جهانی - را "کالای مشترک" می نامیم. توافق گسترده روی یک کالای مشترک ضروری است برای اینکه یقین حاصل کنیم که ما دنبال آن با همکاری می رویم و نه با کنترل. جنبه ای در جامعه که بوسیله ای کنترل دنبال شود نمی تواند کالای مشترک باشد حتی اگر به نفع همه ای افراد در آن باشد. فرق در نفس هدف نیست بلکه مربوط به یک عنصر ذهنی است. چونکه کنترل برای رسیدن به یک هدف زمانی ضروری می شود که ما در توافق گسترده ناکام شویم که برای همکاری لازم است.

حال ما به پیوند وعده شده بین حقوق و آن ارزش های مشترک می رسیم که اهداف اجتماعی از نوع کالای مشترک است. عوض اینکه عمدتاً چوکاتی برای ارزیابی کالاهای مشترک باشد، حقوق به حیث مدافع در فعالیت که مبنی بر احساس است جهت یافته است، و برای قبول و دنبال کردن کالاهای مشترک ظهور می کند. به حیث مدافعی از این نوع، لازم است حقوق را بین مشخص و عمومی تقسیم کنیم. حقوق مشخص از محتوی مشخص کالاهای مشترک مشتق می شود. اگر جامعه ای سالم یک کالای مشترک باشد، کارگاه های غیر ایمن سدی به مقابل این کالای مشترک است و قاعدتاً هیچ کارفرمایی حق باز داشتن کارگاه های غیر ایمن را ندارد. بناءً اصرار روی حقوق مشخص وسیله ایست که مردم جلو موانع کالاهای مشترک مشخص را بگیرند.

ما همچنین حقوق عمومی داریم که شرایط عمومی برای محقق شدن کالاهای مشترک را تضمین می کند. اگر بعضی از امکانات به مردم داده نشود، این می تواند عمل همکارانه ای شان را برای بدست آوردن کالاهای مشترک شان زیر پا کند. تدابیری که این امکانات را تضمین می کنند پشتیبانی از این حقوق عمومی است. این امکانات نیاز به حمایت دارند اگر مردم در مورد ساختن جامعه ای از این نوع جدی اند و می خواهند با وسایل همکارانه آن را بسازند.



این حقوق عمومی که وظیفه ای عمومی برای دنبال کردن کالاهای مشترک را ممکن می سازند در دو گروه کلی تقسیم می شوند. از یک سوی حقوق خود مختاری سیاسی است. اگر احترام شوند، از انسان هایی حمایت می کنند که گرد هم می آیند تا اعلام کنند چه کمبودها در جامعه موجود است و می خواهند توافق گسترده برای تغییر شان بدست آورند. بدون چنین سازمان و حمایت، کنترل جای همکاری را می گیرد و در نتیجه کالاهای مشترک را نا ممکن می کند. از طرف دیگر، حقوق خود مختاری شخصی است. علاوه بر دیگر چیزها، آنها از افرادی حمایت می کنند که استثنا می باشند چه در مخالفت در اجماع گسترده و یا در شرکت نکردن در تطبیق شان. بدون امکان خود داری از اجماع و سهم گیری، کنترل زمینه ای می یابد که بسط یابد، که در نهایت همکاری که برای کالاهای مشترک نیاز است را صدمه می زند.

بنا بر این، کالاهای مشترک پیوند بین همکاری و حقوق است. حقوق ذاتی همکاری است لااقل وقتی همکاری هدف اش کالاهای مشترک است. با قرار دادن حقوق در این زمینه، نیازی نیست که فراسوی شبکه ای از احساس، همکاری و اهداف مشترک برویم برای اینکه به آنها مشروعیت دهیم. جوهر اخلاقیات سوسیالیستی، طوریکه لیبرال ها به آن اصرار کرده اند، مغایر به امر وارد کردن دیدگاه لیبرالی حقوق به حیث چوکات بیرونی برای محدود ساختن شبکه ای از احساسات، همکاری و اهداف مشترک است. این به این معنا نیست که اخلاقیات سوسیالیستی دوست حقوق نیست بلکه اینکه دیدگاه لیبرال منزلت شان را مغشوش می کند. اخلاقیات سوسیالیستی به بعضی حقوق به حیث محافظ به مقابل صدمه دیدن کالاهای مشترک، که ما به آنها از راه احساسات اجتماعی و همکاری راه می یابیم، می نگرد. به دیگر حقوق به حیث محافظ به مقابل فرسودگی آزادی سیاسی ما برای انتخاب و جستجوی اهداف با دیگران و یا آزادی فردی ما در شرکت نکردن در پروژه ها برای تطبیق اهداف قبول شده می پردازد.

## همکاری و عقلانیت

در نظر داشت آنچه در بالا ذکرش رفت، اخلاقیات قرار معلوم به دو دسته تقسیم می شوند. اخلاقیات صوری به اصول اولویت می دهد در حالیکه اخلاقیات جهت دهنده به احساسات تاکید دارد تا اصول. پیش از اینکه چیزی بیشتر در باره اخلاقیات صوری بگوییم، نیاز است بگویم که چگونه اخلاقیات مبنی بر جهت یابی با احساسات پیوند می خورد. ما تا حال دیدیم که احساسات برای ما یک جهت یابی کلی اخلاقی می دهد. علاوه بر آن، احساسات به ما انگیزه های مشخص برای کنش ما می دهد. می توانیم این فرق را به طور ذیل شرح دهیم.

جهت یابی از راه احساسات معین هم یک گرایش برای داشتن آنها است و هم برای رهنمایی ما. این خصوصیت بخش مهم منش اخلاقی ما را شکل می دهد. اگر جهت یابی ما مبنی بر احسان و خیر خواهی باشد ما هم گرایش به احساس احسان داریم و هم آماده هستیم که آن احساس رهنمای تعیین رفتار ما باشد و هم انتخاب اهداف، اصول و سیاست های ما را هدایت کند. به حیث یک گرایش، جهت یابی مبنی بر احسان و خیر خواهی به نفس خود شامل احساس احسان نیست. بلکه، با جهت یابی به یک احساس اجتماعی مانند احساس احسان، احتمال دارد ما به طیف وسیعی از شرایط با احساس احسان واکنش نشان دهیم. با رابطه به تامل در مورد عدالت و حقوق محتمل است که ما اصول عدالت و حقوق را برگزینیم که متناسب به یک سازمان یافتگی همکارانه باشد. حتی برای این عامل با احسان، امکان این وجود دارد که احساسات غیر اجتماعی داشته باشد که وی را رهنما باشند. این امکان محض کافی نیست که محتمل سازد که در طیف گسترده از شرایط ما احساس غیر اجتماعی داشته باشیم و بوسیله ای شان هدایت شویم. حتی اگر کسی احساس غیر اجتماعی داشته باشد و وی را رهنما باشد، این بر ضد منش اخلاقی مبنی بر احساسات اجتماعی این عامل است. تنها در شرایطی که عامل با احسان زیر فشار قوی قرار گیرد، آنجاست که واکنش اجتماعی نا محتمل می شود.

در نقش شان به حیث انگیزه ها، احساسات یک پیوند دوم با اخلاقیات می یابند. انگیزه ها احساسات واقعی اند و نه فقط یک گرایش برای احساس. رابطه با اخلاقیات زمانی در صحنه می آید که ما پرسیم که آیا به حیث انگیزه یک احساس به آن نوع از عمل می انجامد که تشویق شده و یا بر حذر شده است، اگر ما یک جهت یابی مبنی بر احساس اطاعت کنیم. اگر تشویق شده باشد، انگیزه با جهت یابی "انطباق" دارد و خوب است. اگر تشویق نشده باشد، انگیزه در "انطباق" به جهت یابی ناکام است و بد است. به طور مثال انگیزه ای حرص احتمالاً به اعمالی می انجامد که یک جهت یابی مبنی بر احسان آن را تشویق نمی کند. با این حال، انگیزه ای احترام احتمالاً به رفتاری می انجامد که جهت یابی آن را تشویق می کند. حرص در روشنایی این جهت یابی بد است و احترام خوب است. در عمل خود، یک عامل می

تواند احساسات متنوع داشته باشد بدون اینکه همه ای شان انگیزه ای عمل باشد. احساسات محض نه خوب اند و نه بد، آنها زمانی چنان می شوند که انگیزه باشند.

مسائل معکوس می شود وقتی ما از اخلاقیات جهت دهنده به صورتی متوجه می شویم. در اخلاقیات صوری رابطه ای عامل با اصول استوار و قاطع است. از یک سو، اصول فقط با اینکه با جهت یابی به اساس احساسات معین انطباق دارند قابل قبول نیستند. آنها باید الزام خود مختاری را برآورده کنند به این معنا که آن اصول بعد از غور کافی قبول شده اند و نه به اثر فشار احساسات - امیال، حسادت، احسان یا ترس. از طرف دیگر، یک عامل انگیزه ای نیاز دارد تا به اساس آن اصول عمل کند. این فوری عنصر احساس را داخل رابطه عامل با اصول می کند. ولی این انگیزه برای عمل به اساس یک اصل می تواند فقط خنثی (بی طرف) باشد، یعنی احترام به آنچه در یک جریان تامل لازم به آن رسیده ایم. گرچه این یک انگیزه ای نازک است ولی یک انگیزه است که این امتیاز را دارد که بین احساسات اجتماعی و غیر اجتماعی بی طرف است.

بگذارید روی تامل لازم برای قبول یک اصل بیشتر تمرکز کنیم. آیا اخلاقیات سوسیالیستی با تاکید بر همکاری می تواند زمانی نوعی اخلاقیات صوری باشد؟ در این صورت نیاز به یک اصل همکاری در بین اصول چنین اخلاقیات صوری خواهد بود. می تواند چنین بیان شود: چنان با دیگران رفتار کن که به بعضی از اهداف شان مانند اهداف خود بنگری. حالا تامل لازم برای قبول این اصل شامل احساسات اجتماعی خواهد بود. چون بدون آنها، چرا ما اصلاً چنین اصلی را قبول کنیم؟ ما این اصل برای همکاری را به دلیل احساسات خود خواهی قبول نخواهیم کرد چون مردم با انگیزه های خود خواهانه از همکاری بیرون می شوند وقتی دشوار می شود. علاوه بر این، یک احساس خنثی (بی طرف) مانند احترام به اصولی که خود مختارانه قبول شده اند داخل بازی می شود فقط بعد از اینکه اصول را قبول کنیم.

این موضوع به این معنا نیست که اصل همکاری درست است یا غلط، بلکه فقط این که چگونه ما تامل لازم را انجام خواهیم داد تا تعیین کنیم کدام یکی است. اگر ما به عقلانیت توسل جوییم باید از خود پرسیم که چرا عقل همکاری را به کنترل ترجیح خواهد داد. وقتی احساسات اجتماعی و یا غیر اجتماعی نه تاثیر گذار و نه بخشی از عقل اند، خرد بین همکاری و کنترل بی طرف می ماند. با این وجود، برای اخلاق گرایان نیو لیبرال، که از تجارت آزاد و شخصی سازی خدمات عمومی حتی به قیمت اقتصاد و شبکه ای ایمنی اجتماعی دفاع می کنند، عقلانیت ناب نیست، بلکه احساسات خود خواهانه را آشکار می کند. این به این اخلاق گرایان اجازه می دهد که عقلانیت سازمان دهی اجتماعی مبنی بر کنترل را ادعا کنند. همچنین تامل لازم که شامل توسل به الهیات است نمی تواند از اساس احساسات گریز کند. به دلیل اینکه فقط یک خداوند با شفقت و پرستار است که به همکاری و همبستگی بین انسان ها اصرار خواهد کرد. در کل، یک اخلاقیات صوری قادر نیست به این موضوع رسیدگی کند که آیا سازمان دهی مبنی بر همکاری باشد یا سازمان دهی مبنی بر کنترل.

چگونه به این ادعا پاسخ می گوئیم که اخلاقیات از نوعی که برای سوسیالیزم لازم است به احساسات گراپی و خرد گریزی می انجامد؟ باید بگوئیم که تعیین موقعیت برای احساسات، احساسات گراپی (سانتیمنتالیزم) نیست. و نه انکار قدرت عقلی بی طرف، خرد گریزی است. این برجسپ ها مناسب نیستند طوری که واضح است که ما چگونه انتخاب و تطبیق اهداف اجتماعی در یک جامعه ای سوسیالیستی را، بررسی می کنیم. در چنین جریانی که شامل مبارزه، تامل و مصالحه است، نقش احساس جایگزین رُل عقل نمی شود. در انتخاب و تطبیق اهداف خود، مردم بر له و بر علیه موقف های متنوع دلیل خواهند آورد. این دلایل متأثر از نگاه خشم به آسیب های بیجا، شفقت به قربانیان و همبستگی در باز سازی است. چنین استدلالی خودپسندی غیر انسانی را تشویق نخواهد کرد. تلفیق با احساسات به ما اجازه نخواهد داد که به رنج و آسیب پذیری دیگران بی تفاوت باشیم و نه به ما اجازه می دهد که تعهد برای بهتر سازی امور شان را مانع شویم. اخلاقیات صوری حساسیت به رنج و تعهد برای بهبود را اجازه نمی دهد. و نه متعهد به تلفیق شان به دلایل و استدلال است. نقش عقل در اخلاقیات سوسیالیزم این نیست که از احساسات فرار کند، بلکه این است که مکمل آنها در راه پیشبرد همکاری در عمل باشد.

## عناصر اخلاقیات سوسیالیستی

پیش از اینکه طرح اخلاقیات سوسیالیستی را ارئه دهیم، نیاز است چیزی در باره هر یک از عناصر آن و پیوند شان را بیان کنیم. احساسات البته در بین شان خواهد بود. همچنین ارزش های مشترک که نقش هدایت احساسات را دارند و

راه های نهاد محور تعقیب این ارزش ها خواهد بود. ما می توانیم مراحل ذیل را در پیوند این عناصر فهرست کنیم. این یک تصاعد عقلانی خواهد بود تا تاریخی. با آغاز از احساسات اجتماعی، هر مرحله ای بعدی در افزودن عناصر مربوط به اخلاقیات سوسیالیستی، یک واکنش مدلل به محدودیت های مرحله ای پیشین است. ما ترتیب و موانع تاریخی در این تصاعد را نادیده می گیریم. بناءً ما فقط یک گونه ای ایده آل از عناصری که اخلاقیات سوسیالیستی را می سازند بدست می آوریم.

در مرحله ای اول احساسات اجتماعی غالب اند. علاقه ای مرکزی در اینجا این نیست که چه چیزی باعث احساسات می شود بلکه با این واقعیت که آنها انگیزه ای ارزش دهی ها و کنش ها است. احساسات مثبت شفقت و خیر خواهی اکثراً منجر به عملیات نجات می شوند. محل های اطعام فقرا ظهور می کنند، پول برای دارو جمع می شود و یا آموزش های تخنیکی اضطراری پدید می آیند. با وجود این، احساسات منفی اجتماعی سر انجام از این فعالیت ها ظهور می کنند، چون به سرخوردگی ها و خشم می انجامد وقتی شرایطی که عملیات نجات را ضروری می کنند بدون تغییر می مانند و عملیات نجات بیشتر اجتناب ناپذیر می شود. وقتی ما این احساسات مثبت و منفی اجتماعی را با هم در نظر بگیریم، انگیزه می گیریم که وضعیت را تحلیل و تجزیه نماییم که نتیجه اش لزوم تغییر های ژرفتر می باشد.

این ما را به مرحله ای دوم هدایت می کند که در آن جستجو برای ارزش های مسلط است. ما جویای این ارزش ها می شویم برای اینکه از این عملیات نجات ظاهراً بی پایان، که ناشی از احساسات اجتماعی مرحله ای اول بود اجتناب نماییم. آنها ما را می توانند به تغییرات اجتماعی هدایت کنند. این تغییرات جوانب تازه ای به جامعه می دهد. با داشتن این جوانب، جامعه ظرفیت های نیرومند تر برای ارضاء نیاز ها بدست می دهد در حالیکه در مرحله ای اول ما فقط دسترسی به مُسکن ها داشتیم. در این مرحله ای دوم، این ارزش ها به راهی برای تغییر اشاره می کنند که کمک می کند تا احساسات مثبت به بُن بست نروند. با وجود این، در جستجوی ارزش ها برا رهنمایی ما، جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی مرحله ای اول، چوکاتی را بدست می دهد که ارزش های انتخاب شده باید به آن انطباق داشته باشد.

به ویژه، این چوکات به دو ضرورت برای قبول ارزش ها می انجامد. اول اینکه جنبه ای اجتماعی که به حیث ارزش قبول می شود باید از یک تغییر رادیکال نمایندگی کند. این از مسایل اولیه که باعث احساس خشم به نظام با مخلوطی از شفقت و خیر خواهی برای قربانیان است پرهیز می کند و نه فقط به تعلیق در آوردن موقت شان. دیگری این است که جنبه ای اجتماعی که از مسئله ای اولیه اجتناب می کند، خود باید نظم با شفقت و با احسان را موجب شود. مثلاً ما نباید از مسایل ناشی از نابرابری بازار سرمایه داری بدینوسیله اجتناب کنیم که به اقتصادی رجوع کنیم که فقر را بر همه تحمیل کند. حتی اگر جنبه ای اجتماعی رهنمای احساسات اجتماعی باشد، اگر قرار است ارزش باشد، باید با جهت یابی مبنی بر آن احساسات منطبق باشد. در غیر آن صورت، ارزش یا به بی تفاوتی می انجامد و یا دیگران را متضرر می سازد.

ضرورت این که ارزش راه حل مشفقانه و خیر خواهانه به مسایل اولیه باشد یک الزام قوی است. این به این ادعا می انجامد که اهدافی که برای حل مسایل پیشنهاد شده اند، از نوعی باشند که روی آنها توافق گسترده ممکن است. لاقبل باید شدنی باشد. بدون امکان توافق، اهداف امیال و یا لاقبل امیال نهفته ای تعداد زیادی را با مال می کند. ولی چنین تحمیلی به راه حلی می انجامد که نه مشفقانه است و نه خیر خواهانه. علاوه بر این، این الزام به ادعایی می انجامد که جوانب اجتماعی تعقیب شده، شامل اند و نه انحصاری. برتری سفید پوستان یک جنبه ای انحصاری خواهد بود چون جامعه ای با این جنبه غیر سفید پوستان را از فرصت های اولیه طرد خواهد کرد. بر عکس، جامعه ای که تبعیض نمی کند برای همه فرصت ها را مهیا خواهد کرد. راه حل های انحصاری به مسایل اجتماعی قدمی برای راه حل گسترده و شامل نیست، نه مشفقانه است و نه خیر خواهانه. نه تنها این راه حل ها قادر به کمک به آنهاپی که سوی این گروه اند و رنج می برند نیست، بلکه سدی هم برای مقابله به مسایل اند.

هدفی که برای ایجاد جنبه ای اجتماعی که شامل است و روی آن توافق گسترده موجود است و یا می تواند باشد را ما "ارزش اجتماعی" می نامیم. ویژگی یک ارزش اجتماعی این است که برای همه یکسان است و نه مشخص فرد تا فرد. اگر جامعه ای تعلیم یافته ارزش اجتماعی شود، بخش بزرگی در جامعه همان هدف را خواهد داشت که جامعه ای شان تعلیم یافته باشد. این واضح است. اگر یکی از ما بخشی از یک جامعه ای تعلیم یافته باشیم، همه ای ما در همان جامعه بخشی از آن می شویم. بر عکس، تعلیم برای من یک هدف است و مجزا از هدف شما به تعلیم یافتن است. چون تعلیم یافتن شما دلالت به تعلیم یافتن من نمی کند.

ما حالا به مرحله ای سوم پیش می رویم که فراسوی جستجوی ارزش های اجتماعی است و مربوط به توافق در عمل روی آنها و تطبیق شان است. از ارزش های اجتماعی که روی آنها توافق گسترده صورت گرفته شروع می کنیم و نه با موضوع های قابل توافق که در مرحله ای دوم به آنها سر و کار داشتیم. با این توافق، این ارزش های اجتماعی جوانب جدید جامعه اند که کالاهای مشترک خواهند شد. این توافق گسترده طلیعه دار مؤلفه ای فعال مرحله ای سوم است، یعنی کوشش همکارانه برای محقق سازی این اهداف اجتماعی.

طوریکه در مرحله ای دوم دیدیم، ارزش های اجتماعی پیوند نزدیک با همکاری در تطبیق راه حل ها به مسایل اجتماعی دارد. اینجا در مرحله ای سوم توافق گسترده در تعقیب کردن ارزش های معین وجود خواهد داشت. زمانی که این توافق بدست آید، عامل کلیدی برای دست آوردن همکاری این است که ارزش اجتماعی برای همه یکسان است. یکسان بودن به طور خود کار یک وضعیت همبستگی را ایجاد می کند. چون هدف تو برای محقق سازی ارزش اجتماعی هدف من هم می باشد و همچنین هدف من هدف تو است. من می خواهم تو را کمک کنم به هدف برسی و تو می خواهی مرا کمک کنی به هدفم برسم، چون هدف تو هدف من است و بر عکس. این باعث می شود ما همکاری کنیم و تلاش های لازم را که در فقدان توافق وجود می داشت را کاهش می دهد.

در کل، در چوکات احساسات اجتماعی، راه حل های جستجو شده مشفقانه و خیر خواهانه خواهند بود و چنین راه حل ها منجر به همکاری می شود.

مرحله ای سوم تنها تعهد به همکاری در عمل نه، بلکه مرحله ساختن نهاد ها است. برای اینکه محقق سازی ارزش های اجتماعی را از فراز و نشیب احساسات جدا کنیم، تلاش های همکارانه برای تعقیب شان شکل ساختن نهاد ها را می گیرد. همکاری در محقق سازی ارزش های اجتماعی منبع تاکید در اخلاقیات سوسیالیستی می شود، یعنی همکاری و نه کنترل. نهاد هایی که برای محقق سازی ارزش های اجتماعی ساخته شده اند و در محقق سازی آن اهداف کالاهای مشترک را ایجاد می کنند را من "کالاهای عمومی" می نامم. ویژگی برجسته ای آنها این است که وسیله ای قوی برای ارائه جوانب به جامعه است که مردم متقابلاً آرزو می کنند - برای همدیگر آرزو می کنند - علاوه بر آرزو برای خود.

## نیاز به همکاری

نهاد های مرحله ای سوم باعث بحث روی شکل سازمانی آنها می شود. چرا با وجود اینکه کالاهای عمومی، که وسایلی برای اهداف اجتماعی با قبول گسترده اند، نیاز به نهاد های همکارانه دارند؟ شاید ما اشتباه فکر می کردیم در اینکه تعقیب همکارانه برای اینکه جوانب اجتماعی که همه آرزوی آن را دارند، لازم است. اگر اشتباه می کردیم، ما هنوز می توانیم ادعا کنیم که احساسات اجتماعی جریان محقق سازی اهداف اجتماعی را انگیزه می دهد. ولی ما دیگر نمی توانیم ادعا کنیم که اخلاقیاتی که به وسیله احساسات اجتماعی جهت یابی می شوند، نیاز به همکاری دارند. بطور مثال، ایده نولوژی معاصر برای خصوص سازی، تضاد بین بازار و اهداف اجتماعی با توافق گسترده را نمی بیند، مانند ایمنی در دوران تقاعد، جامعه ای سالم، و شهروندان فرهیخته. در حالیکه بازار که اساس اش مبتنی به احساسات اجتماعی نیست، نظام همکارانه نیست.

استدلال من در ذیل این است که نشان دهم که همکاری برای محقق سازی اهداف اجتماعی با توافق گسترده نیاز است و بدون آن مردم راه خویش را خواهند رفت. برای اینکه دنبال یک هدف بگردند، آنها به دنبال اهداف مجزا تقسیم می شوند. من کوشش می کنم این را در مورد کنترل نشان دهم و بعداً پرسم که آیا اشکال دیگر عدم همکاری زیر چتر کنترل می آیند یا نه.

برای اینکه به مسئله ای شکل سازمان دهی برای تحقق اهداف اجتماعی بپردازیم، خوب است به یک فرق مهم بین همکاری و کنترل شروع کنیم. همکاری به تقسیم کار اجازه می دهد به شمول تقسیم بین رهبران و دیگران، به شرط اینکه این مسئله مبنی بر اجماع متقابل باشد که می تواند بازنگری در آن صورت گیرد بدون تهدیدات و انتقام جویی ها. بطور مثال انتخاب رهبران به شکل باز صورت می گیرد و پیروان این حق را دارند که آنها را به شکل منظم تغییر دهند. دغدغه ای تحقق اهداف داده شده اساس تعیین نقش ها است. ما رهبران را برای ظرفیت شان در رسیدن به اهداف اجتماعی انتخاب می کنیم. سازمان دهی مبنی بر کنترل، برعکس، کمتر به این مربوط است که چه کسی می تواند به اهداف توافق شده ای اجتماعی دست یابد بلکه برای حفظ قدرت گروه های مسلط است. نقش رهبری به کسانی در یک طبقه ای معین، مقام معین و یا ملیت معین وابسته دانسته می شود. بناء سازمان دهی مبنی بر کنترل به اساس تخصیص نقش ها

بوسیله ای انتساب اجتماعی است. تغییر سازمان دهی مبنی بر کنترل وابسته به تغییر اساس اسناد کنترل و کنترل شدن است. چنین تغییر نمی تواند در یک جریان باز صورت گیرد که به توافق متقابل برسیم چونکه آنهایی که از راه انتساب اجتماعی کنترل می کنند ظرفیت کنترل شان را به کار خواهند گرفت تا جلو تغییر را بگیرند.

طوریکه قبلاً نشان دادیم، آنهایی که عین اهداف اجتماعی را دارند، با درجه ای معتدل از تعهد، برای بدست آوردن شان همکاری خواهند کرد. به خاطر اینکه در همکاری برای بدست آوردن یک هدف اجتماعی، ما نه تنها به کسی کمک می کنیم که آن هدف را بدست آورد، بلکه خود را هم کمک می کنیم که آن را بدست آوریم. برای اینکه همکاری خویش را حفظ کنیم، ما مجبوریم گام هایی را به سوی هدف بر داریم و کاری انجام دهیم که ممکن است برای بحث روی بدیل ها، شامل باشیم و روی گام های برداشته شده اجماع گسترده بدست آوریم. همه ای این موارد فرق خواهد داشت اگر افرادی معین و یا کسانی در یک گروه معین، قادر باشند با تکیه به مقام شان کارها را طوری که خود می خواهند انجام دهند. با وجود این، آیا ممکن نیست که آنهایی که کار خویش را انجام می دهند و آنهایی که بوسیله شان کنترل می شوند عین اهداف اجتماعی را داشته باشند؟ اگر چنین است، همکاری و به تبع آن جستجوی اجماع گسترده دیگر نتیجه ای تعقیب عین اهداف اجتماعی نیست.

در نظر گیرید که آیا، بدون همکاری و جستجوی اجماع روی برداشتن گام ها به سوی یک هدف، هر کس برای دیگران منفعت بدست آوردن آن هدف را می تواند بخواهد. بدون همکاری و روش اجماع اش، تنش بین به ظاهر هدف یکسان و متقابلاً آرزو شده و منافع مختلف کنترل کننده ها و کنترل شده ها ظهور می کند.

اینجا است که چرا چنین تنش موجود است. در یک طرف، پیگیری عین هدف همکاری را الزام آور می کند. با داشتن عین هدف بی اعتنایی به برتری همکاری و روش اجماع اش بوالهوسی خواهد بود. نه تنها همکاری این امتیاز را دارد که انگیزه را تقویت کند، بلکه تمایل به اصطکاک را هم کاهش می دهد. در سوی دیگر، منطقی است که برتری همکاری را نادیده بگیریم و به کنترل متوسل شویم فقط زمانی که هدف برای هر دو یکی نباشد. ما به کنترل متوسل می شویم اگر فکر کنیم که دیگران در اهداف ما شریک نیستند و در نتیجه به هدف ما سهم می گیرند فقط اگر کنترل شوند. با وجود این، کوشش به استمرار انگیزه در کنترل شده ها، ما می توانیم ادعا کنیم که فقط یک هدف وجود دارد. مدیران سازمان حفظ سلامت ادعا خواهند کرد که آنها بخشی از یک کوشش ملی برای یک جامعه ای سالم تر اند. ولی با فشار شدید بالای پرستاران و بی اعتنایی به کهن سالان، آنها نشان می دهند که آنها برای آن هدف ملی کار نمی کنند، بلکه برای منافع کوتاه مدت سرمایه گذاران و طلبکاران کار می کنند.

آنهایی که کنترل را بر همکاری ترجیح می دهند، دلایل متنوعی خواهند داشت که چرا بهتر این است که برای دست آوردن یک هدف به ظاهر عمومی باید از کنترل کارگیریم. یکی عدم مهارت عموم در سازمان دهی است. ضرورت کنترل بر مردم بی انضباط و کار آمد نبودن روش اجماع یکی دیگر است. ولی در چوکات کوشش های همکارانه، دلیل سیستماتیک برای اینکه چرا مردم نمی توانند سازمان دهی کنند و با انضباط و موثر باشند وجود ندارد. باید دلیل دیگری در پشت درخواست مسلط سازی کنترل نهفته باشد. سر نخ آن را می توان در سازمان، انضباط و موثر بودن لازم که در نوع خود متفاوت از آن است که در کوشش همکارانه موجود و یا ممکن است یافت. ما انتظار داریم آنها را در پروژه ای بیابیم که همکارانه نیست و در خدمت یک منفعت انحصاری است. منفعتی که مربوط همه نیست بلکه از آن یک گروه ویژه است. بناءً هیچ یک از دلایل گفته شده منطقی نیست جدا از این واقعیت که آنهایی که کنترل دارند دنبال هدفی مشخص اند که مغایر به هدف اجتماعی کنار گذاشته شده است. آنها به این باور اند که با بدست آوردن یک منفعت انحصاری رضایت بیشتری بدست خواهند آورد تا محقق سازی یک هدف شامل.

بدین صورت، در جامعه ای که مردم عین اهداف اجتماعی مشترک را دارند، آنها این اهداف را با کنترل نه بلکه با همکاری بدست می آورند. آیا نوع سومی از سازمان دهی بین کنترل و همکاری ممکن است؟ بازار مسلماً همکارانه نیست، شاید بتواند اهداف اجتماعی را به پیش برد؟ خوب، رهیابی در بازارها باعث می شود ما کنترل فعالان را بدست بگیریم که ممکن است در غیر آن صورت به ضد منافع ما عمل کنند. خریداران با هم جمع می شوند برای اینکه قیمت هایی که فروشندگان حاضر اند قبول کنند را کنترل کنند. فروشندگان مصارف تولید را کاهش می دهند برای اینکه از رقیبان شان ارزان تر بفروشند. دور از وجود راه سوم، رفتار در بازار به اساس کنترل است. وقتی کنترل بازار بدست گروهی باشد، گروه های دیگری که این فشار را نمی توانند تحمل کنند طرد می شوند.

هنوز ممکن است اهداف اجتماعی را بدون همکاری که شامل کنترل نیست بدست آورد. مهندسان اجتماعی ظاهراً قادر اند وظایف را برای برآورده ساختن اهداف اجتماعی مردمی سازمان دهند، بدون همکاری با آنها و یا کنترل آنها. آیا آنها بدون جهت گیری به یک هدف اجتماعی که می خواهند برای دیگران بدست آورند خود را وقف آن نمی کنند؟ مردم نیاز ندارند همکاری کنند به جز اینکه پول بپردازند تا اینگونه عاملان اهداف اجتماعی شان را برآورده سازند. اما، اکثر اوقات بین نهاد هایی که مهندسان اجتماعی سازمان می دهند و نیاز هایی که مردم از آن خود می دانند انطباق وجود ندارد. به هر حال، هنجار های مسلکی که این مهندسان اجتماعی را انگیزه می دهد در خدمت اهداف اجتماعی معین قرار دارد که با اهدافی که برای برآورده سازی شان معاش می گیرند پی ارتباط است. علاوه بر این، هدف اجتماعی که آنها می خواهند بر آورده سازند تهدیدی برای بعضی نیرو ها است که آنها (مهندسان اجتماعی) نمی توانند از تاثیر شان در امان باشند. با تعدیل اهداف مشتریان شان از این راه، مهندسان اجتماعی کنترل مشتریان شان را بدست می گیرند. بنهائی یگانه راه برای محقق سازی اهداف اجتماعی با توافق گسترده قرار معلوم همکاری است.

در خاتمه ای این بخش، من روی جهت یابی اخلاقی که به سازمان دهی بوسیله ای کنترل می انجامد می پردازم. این احساسات غیر اجتماعی بی تفاوتی، بی احساسی و خود خواهی است که جهت یابی آنها را می سازد که در سازمان دهی اجتماعی که در آن کنترل مسلط است سهم می گیرند. آنها آن احساسات انحصاری است که می توانند به نهادینه سازی سازمان دهی مبنی بر کنترل کمک کنند. همانطور که احساسات اساسی شفقت و همبستگی یعنی، احساسات شامل، می توانند به سازماندهی مبنی بر همکاری کمک کنند. خودخواهی شخصی، شو وینیزم نژادی و ملی، تفرعن طبقاتی، میل به حال خود رها کردن آسیب پذیران و شهوت پول شاخه های این سه احساس انحصاری است. تمام اینگونه احساسات شامل نوعی اشتیاق به طرد دیگران چه از ثروت، چه از توجه و چه از به رسمیت شناسی است.

مکانیزم های کنترل بدون فرهنگ مبنی بر احساسات انحصاری جا گیر نمی شوند. بدون اشتیاق به کنار راندن دیگران، فرد در تنازع قرار می گیرد، و در تعقیب کنترل برای قدرت، افتخار و ثروت غیر موثر و عاطل می ماند. در غیر آن صورت یک احساس مثبت اجتماعی ممکن است در وی متبادر شود و کوشش های وی را برای طرد بعضی از دیگران کم تاثیر کند. جایی که احساسات انحصاری مسلط اند، می توانند بر ضد کوشش ها برای محدود سازی قدرت، افتخار و ثروت با ایجاد همبستگی عمل کنند. یک مقام جنرال الکتریک (شرکت بزرگ امریکایی، ن.ن) که به ۱۴۰۰ کارگر در غرب میانه (ایالاتی در امریکا، ن.ن) در یک کارخانه بزرگ یخچال سازی می گوید که کار شان به مکسیکو می رود، نباید ضعف از خود نشان دهد. مگر اینکه این مقام بخواهد که کارش یکسره شود و با شکایت آن ۱۴۰۰ کارگر به هیئت ملی روابط کار، اعتصاب و کوشش به برانگیختن جماعت بیانجامد.

## طرح یک اخلاقیات سوسیالیستی

تا اینجا بیان کردم که چه چیزی برای یک اخلاقیات لازم است، عناصر اش چیست بدون که بگویم که اخلاقیات خودش چیست. چندین گزینه وجود دارد که به استعمال رایج تکیه می کنند. یکی این است که اخلاقیات یک آیین اخلاق است یعنی، مجموعه ای از اصول که حاکم بر رفتار است. این نگاه از جنبه ای دینامیک که ما به آن تاکید کردیم، وقتی از جهت یابی مبنی بر احساسات و انتخاب اهداف به آن پرداختیم، چشم پوشی می کند.

گزینه ای دیگر این است که اخلاقیات یک جریان است که با حرکت در آن فعالان اخلاقی بوسیله ای جهت یابی شان با احساسات قدم هایی بر می دارند برای اینکه ارزش هایی را بنا کنند و بعد با کوشش های جمعی کالاهای عمومی را اساس بگذارند. چنین جریانی به معنای تاریخ اخلاقی یک فرد و یا یک عصر است. این عنصر دینامیک که من در صحبت از نقش مرکزی احساسات و آمال به آن تاکید کردم را بدست می دهد. ولی با جزئیات زیاد همراه است برای اینکه یک اخلاقیات باشد. یک نظام اخلاق چیزی کمتر از رشته ای از عواطف، تامل ها، تصامیم و پروژه ها در یک زندگی و یا عصر است. برای اینکه یک فرد و یا یک عصر می تواند عین اخلاقیات را داشته باشد، با وجود اینکه جزئیات رشته ای که تاریخ اخلاقی اش را می سازد، بسیار متفاوت باشد.

گزینه ای سوم، که من آن را قبول دارم می گوید که اخلاقیات یک گرایش است. به ویژه گرایشی برای بخشی از یک جریان بودن که یک تاریخ اخلاقی است. این نفس تاریخ اخلاقی نیست، بلکه ظرفیت، تمایل و گرایش چنین تاریخ است. یک بخش آن گرایش یا آمادگی جهت یابی مبنی بر احساس است. بخش دیگر مهارت گزینش ارزش ها است. و دیگری تعهد برای تعقیب اهداف است. هر یک از این بخش ها خود یک گرایش است. لذا، اخلاقیات یک گرایش

پیچیده برای داخل شدن به جریانی است که مراحل مختلف دارد. وقتی ما یک اخلاقیات را درس می دهیم، شرایطی را خلق می کنیم که چنین گرایش پیچیده برای داشتن احساسات معین، تعیین ارزش های معین و کار برای اهداف معین را ایجاد می کند. بعد از اینکه چیزی در مورد اینکه چگونه احساسات، ارزش ها و اهداف خود را در گرایشی که یک اخلاقیات است تلفیق می کنند بیان کردم، قادر خواهم بود اخلاقیات را به صورت کل و اخلاقیات سوسیالیستی را به صورت اخص در فرمول های کوتاه بیان کنم.

با رابطه به احساسات، به یاد داشته باشید که اصول اخلاقی نقش ثانوی در اخلاقیات بازی می کنند و به جهت یابی اخلاقی مبنی بر احساسات ارجحیت می دهد. در اینجا ما می توانیم از اخلاقیات مبنی بر جهت یابی صحبت کنیم که اخلاقیات سوسیالیستی فقط یک نوع آن است. یک اخلاقیات مبنی بر جهت یابی مجموعه ای از اصول نیست، بلکه گرایشی است برای یک جریان با خصوصیت معین. آنچه به جریان خصوصیت اش را می دهد یک جهت یابی اخلاقی است که خودش یک تمایل است که گرایش پیچیده را می سازد که یک اخلاقیات است. این جهت یابی اخلاقی کمک می کند که فعالیت معین را انتخاب کنیم که به جریان جهت می دهد. ریشه ای این جهت یابی اخلاقی یک خصیصه است مانند مشفق بودن که گرایشی برای داشتن احساسات معین و در این مورد احساس شفقت است. این احساسات دینامیک پشت جریان اند که متعاقباً به راه می افتد. احساساتی که یک جنبش تجدید شده ای سوسیالیستی را در حرکت می آورند در بین شان احساساتی خواهد بود مبنی بر اینکه که یک اخلاقیات سوسیالیستی خود گرایشی است که باید داشته باشیم.

برای اینکه شفافیت را که قبلاً وعده داده بودیم بدست آوریم، ما نیاز به تاکید بر گرایش ها برای تاریخ های اخلاقی داریم. ما شفافیت می خواستیم برای اینکه استفاده از اخلاقیات، به حیث پرده ای برای منافع پنهان، را بیشتر مشکل سازیم. وقتی ما آموختیم که به اخلاقیات به حیث گرایش پردازیم که در آن جهت یابی مبنی بر احساسات جنبه ای اساسی است، ما مراقب منافع و احساسات خواهیم بود، زمانیکه اصول اخلاقی پیشنهاد می شوند. لذا، وقتی کسی می گوید "هر کس باید آزاد باشد" ما ممکن است در موقعیتی باشیم که پاسخ گوییم، "تیب تو برای ما آشنا است، ما از منافع تو می دانیم که از ما می خواهی که تو را آزاد بگذاریم تا با ما بد رفتاری کنی." پاسخ ما متوجه اصل جهان روا نیست، بلکه به آنچه می خواهد پنهان کند، یعنی گرایشی که جهت یابی با احساسات خود خواهانه است. این همان گرایش است که در اینجا قلب اخلاقیات است و نه اصل. اصول مشتقات گرایش ها اند که هم به توافق روی ارزش ها و هم به فعالیت همکارانه می انجامد. هر دو به وسیله ای احساساتی که یک جهت یابی اخلاقی را بنا می نهند در حرکت می آیند.

باید علاوه کنیم که عنصر دینامیک در یک تاریخ اخلاقی نیاز به چیزی بیشتر از احساسات منفعل دارد. باید احساسات فعال موجود باشند که در واقع آرزو برای انجام کاری است. برای اخلاقیات سوسیالیستی، احساسات اساسی از نوع اجتماعی اند، چه مثبت مانند شفقت و چه منفی مانند خشم. این احساسات اجتماعی کافی نیستند تا جهت یابی اخلاقیات سوسیالیستی را ایجاد کنند. علاوه بر این احساسات که منفعل اند و به ذات خود شامل میل به کمک به دیگران نیست. برای این اخلاقیات ما احساسات اجتماعی فعال لازم داریم. این احساسات شامل احسان و همبستگی است که شامل میل به کمک است. در بین احساسات انحصاری هم یک تمایز موازی وجود دارد. بی احساسی و بی تفاوتی میل را در بر ندارند، در حالیکه خود خواهی دارد.

با رابطه به ارزش ها، آنها بخشی از اخلاقیات به حیث گرایش اند که اهداف معینی را بجوید و از بعضی دیگر اجتناب کند. در اکثر موارد، اهداف مشترک اند و گرایش به این است که روی اهداف توافق صورت گیرد. میل به کمک می تواند وجود داشته باشد بدون اندیشه ای ثمر بخش و یا اصلاً اندیشه ای که چگونه کمک کنیم. میل از راه ارزش ها بیشتر مشخص می شود. برای اینکه کمک، باوجود مشکلات جدی، موثر باشد، بخشی از آن ارزش ها باید از نوع اجتماعی باشد. آنها باید جنبه ای باشند که اجتماع در نقطه ای در آینده خواستار شان باشد. ارزش های اجتماعی در زمینه جهت یابی اخلاقی برای کمک به دیگران مناسب اند. برای این مناسب اند که مردم آنها را فقط برای خود نمی خواهند بلکه برای دیگران هم می خواهند.

ما هنوز باید بیان کنیم که چرا ما برای دیگران ارزش های اجتماعی را می خواهیم. اگر نخواهیم، آنها از نوع ارزشهایی نیستند که به ما نشان دهند چگونه دیگران را کمک کنیم. فرض گیریم که شما یک جامعه ای سالم را می خواهید. یعنی جامعه ای که در آن یک نظام صحت خوب و یک نظام صحت عمومی سلامت افراد را حفظ می کند. آیا ممکن است

شما از خواست جامعه ای سالم برای دیگران پرهیز کنید؟ حتی اگر شما برای شان نخواهید، آنها جامعه ای سالم خواهند داشت وقتی شما آرزوی جامعه ای سالم برای خود را محقق کنید. بدون اینکه برای آنها بخواهید، باید از خود پیرسید چرا شما جامعه ای سالم می خواهید. خواهید گفت که هدف اصلی شما مراقبت صحیح خوب و سالم ماندن خود شما است، و دوم شما یقین دارید که داشتن یک جامعه ای سالم برای این هدف فردی شما ضروری است. این شما را به این نتیجه می رساند که با وجود اینکه هدف فردی شما هدف نهایی شما است، شما هنوز باید بخواهید که دیگران در جامعه ای سالم زندگی کنند که برای شما فقط یک وسیله است. چون اگر آنها در یک جامعه ای سالم زندگی نکنند، شما در بدست آوردن جامعه سالم نا کام مانده اید و در انجام آنچه برای حفظ سلامت خود شما است کوتاه آمده اید. خواستن هدف اجتماعی جامعه ای سالم، به معنای خواستن اش برای دیگران هم می باشد.

نه تنها اهداف اجتماعی، بلکه اهداف فردی هم برای مردم مهم است. آن اهداف اجتماعی که روی شان توافق گسترده صورت گرفته است کالاهای عمومی خواهند بود. محتوای شان جوانب جامعه خواهند بود مانند جامعه ای با برابری مدنی و یا جامعه ای با یک جمعیت تعلیم یافته. اهداف فردی، در عوض، شامل صداقت فردی، حریم خصوصی، فردیت، سلامت، آزادی و ابتکار خواهد بود. آیا جایی برای این اهداف در یک اخلاقیات سوسیالیستی وجود دارد؟

تعقیب این اهداف فردی اکثراً با تعقیب جمعی ارزش های اجتماعی مبنی بر توافق گسترده در تداخل است. چون این تداخل ممکن است تغییر های بار آور در دیدگاه ایجاد کند، نیازی برای رد مطلق مداخله در پیگیری های جمعی نیست. تعقیب ارزش های فردی می تواند عدم کفایت ارزش های اجتماعی مبنی بر توافق های گسترده را آشکار کند. این ضرورتاً به معنای قطع رابطه با جهت یابی اخلاقی مبنی بر احساسات اجتماعی نیست، بلکه یک گسست با ارزش های اجتماعی تاریخ سپری شده است. علاوه بر این، جدا از به چالش کشیدن ارزش های اجتماعی، اهداف فردی تاثیر غنا بخشی به زندگی اجتماعی در چوکات اهداف اجتماعی دارد و باعث حسن رفتار موثق می شود. لذا، رشد فردیت به طور مثال تضمینی برای این است که همکاری میخانیکی نخواهد بود بلکه طیفی از پاسخ ها را تقاضا می کند که مناسب افراد مختلف است.

ارزش های فردی، از راه خواست ما برای جامعه ای که در آن مردم آنها را تعقیب خواهند کرد، به طور غیر مستقیم داخل اخلاقیات می شود. خواست من برای صادق بودن، داشتن فضیلت صداقت، در جامعه ای که مشوق صادق بودن است، کمتر دلهره آور است. هدف من برای صادق بودن بخشی از اخلاقیات من است فقط به خاطر اینکه یک گروه مطرح، هدف اجتماعی داشتن یک جامعه ای صادق را دارد. یک مورد جالب هدف فردی شخصیت نقاد و اندیشمند داشتن است برای اینکه ارزش های تاریخ سپری شده را افشا کند. این زمانی بخشی از اخلاقیات فردی می شود که هدف اجتماعی داشتن مردم نقاد و اندیشمند را داشته باشیم. با وجود اینکه داشتن چنین مردمی می تواند به موضع گیری انتقادی به مقابل هر ارزش اجتماعی بیانجامد.

وقتی از ارزش ها بحث می کنیم، نباید پیوند آنها را به احساسات فراموش کنیم. ارزش های نمی توانند به موضوعات فکری مانند اعداد مبدل شوند بدون اینکه خاصیت شان را به حیث ارزش از دست بدهند. ما آنها را نمی توانیم در یک اخلاقیاتی که گرایش هایی برای ارزش دهی است، از جای شان بیرون کنیم. در یک تاریخ اخلاقیات توافقاتی که ارزش ها آنها را ایجاد می کنند همیشه در حال شکل گیری و باز شکل گیری اند. در این جریان است که تعهد برای تعقیب شان وابسته به این است که آنها بخشی از این جریان باشند. جهت یابی اخلاقی که در چوکات آن ما ارزش ها را تدوین می کنیم، به آنها تعهد تغییر را انتقال می دهد.

سر انجام با رابطه به کالاهای عمومی، اخلاقیات گرایشی است که هم تعهد برای تعقیب اهدافی معین می باشد و هم شامل عمل است. این گرایش که بخشی از اخلاقیات سوسیالیستی است، شامل گرایش به همکاری به حیث سازمان دهی مسلط در سازمان دهی به فعالیت است. این شیوه از سازمان دهی، طوری که دیدیم، برای محقق سازی اهدافی که هر یک برای دیگران آرزو می کند، ضروری است. تنها نهاد های همکار - کالاهای عمومی - می تواند جامعه ای با این اهداف را ایجاد کند. برای اینکه تسلط همکاری را بر کنترل ارتقاء دهد، اخلاقیات سوسیالیستی باید احساسات اجتماعی را به مقابل احساسات انحصاری تشویق کند.

ما حالا می توانیم این همه را داخل دو دستورالعمل کنیم. در دسته بندی اخلاقیات جهت دهنده، چه چیز به حیث اخلاقیات به حساب می آید؟ طوریکه تاکید شد از نگاه شکل این اخلاقیات گرایش های پیچیده است تا مجموعه ای از



اصول. هدف اخلاقیات رسیدن به ارزش ها است. نیروی فعال سازمان یافتگی مناسب برای این ارزش ها است. در آخر، چوکات این جریان یک جهت یابی اخلاقی است. به طور خلاصه ما داریم:

**اخلاقیات گرایش یک فرد و یا گروه است که اساس اش جهت یابی مبنی بر احساس و میل است که در انتخاب ارزش ها و تعقیب شان از راه شیوه ای سازمان دهی متناسب به آن ارزش ها کمک می کند.**

با در نظر داشت کلی بودن اش، این فرمول بندی می تواند به جهت یابی مبنی بر احساسات انحصاری به کار برده شود. این می تواند به ارزش هایی بیانجامد که از راه کنترل محقق می شوند تا همکاری. علاوه بر این، می توانیم آن را بیشتر مشخص کنیم تا توصیفی از اخلاقیات سوسیالیستی باشد:

**اخلاقیات سوسیالیستی گرایش یک فرد و یا گروه است که اساس اش جهت یابی مبنی بر احساسات و امیال اجتماعی است که در انتخاب ارزش های اجتماعی و تعقیب شان از راه شیوه سازمان دهی همکارانه کمک می کند.**

ما از این فرمول بندی ها متوجه می شویم که چگونه ارزش ها ذاتی گرایشی است که یک اخلاقیات است. ارزش ها و یا تاریخ اخلاقی که از آن ظهور می کند، فراسوی این گرایش نمی روند. اگر اخلاقیات شفاف نباشد چنین نخواهد بود.

ما در اینجا از ارزش های اجتماعی صحبت می کنیم که روی شان توافق گسترده صورت گرفته است و یا معادل به آن از کالاهای عمومی. روشن است که ما با کدام کالای منحصر به فرد سر و کار نداریم که اساس کالاهای دیگر باشد. آیا رابطه ای بین این کالاهای متمایز وجود دارد؟ من این را فرض می گیرم که وقتی مردم روی ارزش های اجتماعی شان توافق می کنند، در هر یک از آن ارزش ها رابطه هایی با ارزش های دیگر ایجاد می کنند. در واقع، اکثر این ارزش ها به شکل های مهم وابسته به بقیه اند. در یک محیط مدرن، جامعه ای سالم وابسته به تعلیم یافتگی است که به نوبت وابسته به درجه ای بلندی از برابری مدنی است. علاوه بر این، معکوس این ترتیب هم معتبر است. اگر ما بر محقق سازی موثر فقط یک کالا تمرکز کنیم، ممکن است محقق سازی بعضی دیگر را کاهش دهیم. ولی برای اینکه ارزش های دیگر را به حساب بیاوریم، نیاز به سنجش هایی داریم که خارج از جریان اخلاقی پالایش هر یک از آن کالا ها نیست. پالایش هر یک از کالا ها، نیاز به بحث طولانی و مبارزه روی همه ای کالا ها خواهد داشت.

## بازار ها و همکاری

کوشش ها برای دوباره سازی سوسیالیسم بعد از سال ۱۹۹۱ توجه را به رابطه ای بازار و سوسیالیسم معطوف کرده است. در فضای نیو لیبرال امروز، تعجب آور نیست اگر کسانی ادعای نقش بارزی برای بازار در سوسیالیسم آینده دارند. نگاه من به اخلاقیات سوسیالیستی برای تعیین نقش بارز و یا اصولاً نقشی برای بازار کمک می کند.

نقش مرکزی که در اخلاقیات سوسیالیستی به همکاری داده شده است و نه به کنترل، حدودی برای بازار در سوسیالیسم تعیین می کند. همکاری نقش مرکزی اش را از دو عنصر مهم در اخلاقیات سوسیالیستی می گیرد. اول تاکید بر داشتن جهت یابی اخلاقی مبنی بر احساسات اجتماعی است. دوم تاکید بر عمل برای اهداف اجتماعی است. به حاشیه راندن همکاری به نفع بازار از اهمیت اش در اخلاقیات سوسیالیستی چشم پوشی می کند.

آنهایی که طرفدار بازار در سوسیالیسم اند یا به عبارت دیگر، سوسیالیسم مبنی بر بازار، به خاطر کارآیی و بهره بری است، یعنی بدست آوردن محصول با کمترین هزینه در منابع. در تعقیب کارآیی چه حدودی در سوسیالیسم مبنی بر بازار ممکن است وجود داشته باشد؟ قاعدتاً طرفداران سوسیالیسم بازار حدود را با توجه به فهم سوسیالیست ها از مالکیت تولیدی تعیین می کنند. راه های گوناگون وجود دارد که هر یک تقاضای حدود مختلف را می کند. یک راه این است که مالکیت را متعلق به کل جامعه بدانیم. کوشش ها بر بهبود کارآیی توسط بازار نباید به مالکیت اجتماعی صدمه بزند که به برایش جمع آوری سود شرکت های مختلف در یک صندوق مرکزی اولویت دارد. شرکت هایی که در رقابت بازار موفق اند ممکن است توقع داشته باشند که از صندوق مرکزی برای رشد پول بگیرند. راه دیگر این است که مالکیت را متعلق به شرکت ها بدانیم و لذا به آنهایی که در این شرکت ها کار می کنند تا اینکه متعلق به کل جامعه باشد. در این صورت نباید اجازه داد که کارآیی صدمه به مالکیت شرکت بزند که در نتیجه به حفظ بخش مهمی از سود شرکت برای خود شرکت اهمیت می دهد. سوسیالیسم مبنی بر بازار به بازار آزادی می دهد ولی تنها در چوکات حدودی که بوسیله یکی از این اشکال مالکیت جمعی تعیین می شود. کوچک ترین مخرج مشترک در اینجا عدم اشکال آشنای تصاحب شخصی سود است.

سوسیالیست های بازار می خواهند روابط اجتماعی ویژه ای مالکیت جمعی را از بازار نجات دهند. ولی این روابط تنها قادر نیستند که جامعه ای را عرضه کنند که جهت یابی اش مبنی بر احساسات اجتماعی باشد و یا کار همکارانه برای رسیدن به اهداف اجتماعی ممکن شود. کنار گذاشتن تصاحب شخصی سود فقط امکان این را می دهد که جوامعی داشته باشیم که در وجوه متعدد بهتر است از آنچه امروز داریم. با این وجود، سود، صرف نظر از این که چگونه تصاحب می شود، هنوز می تواند به استفاده های منفور و مکروه بیانجامد. برخورد به سود به حیث مالکیت جامعه، یعنی جمع آوری آن در یک صندوق مرکزی با استفاده ای یک گروه نخبه از آن برای حفظ تسلط اش انطباق دارد. برداشت از آنها عمدتاً به حیث مالکیت شرکت هایی که از آن بدست آمده اند به استفاده ای بعضی از شرکت ها برای مانع شدن شرکت های دیگر از رشد، انطباق دارد. در هر دو مورد، آنچه به حیث رابطه ای مالکیت سوسیالیستی قبول می شود در ارتقاء کنترل کمک می کند.

برای اینکه از تسلط سازمان دهی مبنی بر کنترل جلوگیری کنیم، این با اهمیت است که احساسات اجتماعی و طیف وسیعی از اهداف اجتماعی را پرورش دهیم. این کار آسانی نیست که بگوییم این پرورش چگونه صورت گیرد، زمانیکه مردم برای روابط مالکیت جمعی مبارزه می کنند. البته آسان است بگوییم که چگونه از آن جلوگیری شود. برای اینکه کوشش به بسط بازار تا مرز روابط مالکیت جمعی از پرورش احساسات و اهداف اجتماعی جلوگیری می کند. چنین بسطی جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی را در مقام دوم قرار می دهد، در عقب جهت یابی مبنی بر احساسات انحصاری که سازمان دهی مبنی بر کنترل بر آن استوار است. همچنین کالاهای عمومی لازم برای اهداف اجتماعی را مانع می شود در اینکه، در جستجوی راه حل های فردی، منجر به خروج از همکاری در ساخت آن کالاهای عمومی می شود.

فرض گیریم که ما نگاه کمتر سخت گیرانه به روابط اجتماعی پیرامون مالکیت جمعی داشته باشیم و در آغاز به آنها انگیزه های همکارانه، که پایه ای اخلاقیات سوسیالیستی است، بدهیم. در اینجا طوری که مارکس متوجه اش شد، "از افق محدود حقوق بورژوازی می توان عبور کرد" چون "همه ای چشمه های ثروت جمعی به وفور جاری می شوند." (کارل مارکس، نقد برنامه ای گوتا) بدون شک بسیاری از سوسیالیست های بازار می پندارند که این نگاه همکارانه ای روابط مالکیت جمعی را اختیار کرده اند. ولی برای اینکه آنها آن را اختیار کنند، مجبور اند که عوامل داخل آن روابطی که به شدت بازار را محدود می کنند را، از قبل شامل کرده باشند. دیگر بازار نمی تواند به آن وسعت باشد که به جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی صدمه زند و یا تهدیدی به سازمان دهی همکارانه، که برای تحقق اهداف اجتماعی لازم است، باشد. با وجود این، سوسیالیست های بازار به این تهدید که بازار به جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی و مبارزه ای همکارانه برای اهداف اجتماعی می کند، نمی پردازند.

حتی اگر بدست آید، جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی و تعقیب همکارانه ای اهداف اجتماعی به قدر کافی نازک و شکننده است که نیاز به پروژه های حفاظت به مقابل متعصبان و فداپیمان کارآبی دارد. برای حفظ آنها، اخلاقیات سیاسی سوسیالیستی لازم است تا اندیشه ای وسیع تر از کارآبی پرورش دهد. بنا بر این اندیشه، صدمه زندن به احساسات اجتماعی یا همکاری، خود هزینه ای بزرگ در پرورش ای تولید کالاها و خدمات است. این ناکامی کارآبی خواهد بود اگر جریان متفاوتی را بدیل نسازد که، گرچه ممکن است از منابع دیگر کمی آزادانه تر استفاده کند، به احساسات اجتماعی و همکاری صدمه نخواهد زد.

برای اینکه از جلو رفتن ثنوری از پراتیک پرهیز کنیم، مفید خواهد بود بپرسیم که سوسیالیسم برای کسانی که در راه اش مبارزه کرده اند چه معنایی داشته است. برای آنها آن بیشتر برای تهذیب (تعالی فکری، اخلاقی و معنوی، ن.ن) بود تا فقط عدم تصاحب شخصی سود. باز هم، به اندازه ای جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی و یا سازمان دهی مبنی بر همکاری تهذیب کننده نبود. آن چیزی بلا فاصله بود. آن فرصتی بود که به جامعه جوانی بدهد که در فقدان آنها، غیر قابل تحمل شده بود. این فرصتی بود که برای همه مسکن مناسب آماده سازد، بر تبعیض غلبه کند، شغل های با مزیت فراهم کند، دموکراسی از پایین به بالا را ممکن کند، رسانه هایی داشته باشد که در خدمت باداران نباشند، برای همه مراقبت صحتی آماده سازد و محاکمات منصفانه داشته باشد. اهداف این مبارزات جوانی بود که بازار، با تمایل اش به تولید نابرابری و کنترل، نابود می کرد. مشکل این نبود که بعضی اشیا را نمی شد خرید، بلکه اینکه بعضی مردم توان خرید شان را نداشتند. لذا، آنهایی که در این مبارزه قرار داشتند، هدف شان را این می دیدند که به برابری و فقدان کنترل تکیه کنند که بازار مغایر آن بود. تنها در حوزه هایی که خارج از آن اهداف قرار دارند، روابط بازار به دیدگاه آنهایی که

برای سوسیالیسم مبارزه کرده اند، می تواند انطباق داشته باشد. با این حوزه های باقی مانده، بازارها در سوسیالیسم بنیادی نیستند، بلکه به بهترین وجه می توانند امری ثانوی باشند.

چگونه می توانیم اهدافی را تعقیب کنیم که بازار در تعقیب شان ناکام است؟ مبارزات سوسیالیست ها در گذشته درس های مهمی در این مورد برای ما می دهد. در اکثر موارد، نهاد های ایجاد شده برای برآورده ساختن آن اهداف، برای آنهایی که قرار بود در خدمت شان باشد، جامعه ای از نوع مطلوب نبود، بلکه برای این بود که در خدمت مشتریان به حیث افراد مجزا باشد. این به آن نهادها صدمه زد، افراد حمایت شان را از آنها کم کردند، وقتی دیدند که دیگران از آنها بیشتر استفاده می کنند تا آنها. این، بدون تسلط جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی، ناگزیر بود. علاوه بر این، در اکثر موارد، دیوان سالاران گردانندگان این نهادها بودند. مشتریان شان خوشحال بودند که مسئول سهم گیری در حاکمیت شان نباشند و دیوان سالاران خوشحال بودند که در تصمیم گیری های شان مردم عام شامل نباشند. این، بدون همکاری به حیث شیوه ای مسلط در سازمان دهی، ناگزیر بود. درسی که می آموزیم این است که برای تحقق اهداف مبارزات سوسیالیستی، زمینه ای جهت یابی مبنی بر احساسات اجتماعی و همکاری لازم است.